





بحکم الدین کبری

جہاں کہ افیضہ نقل الیکم کے شہر سارہ نادر اوصودی  
یوزا وہ دست غوثہ الدم

۱۱۵

728

Suleym	U	Kütüphanesi
Y.	Hacı	Küçük
Eski	Adı	728

Handwritten mark or signature.

Handwritten mark or signature inside a circle.

Handwritten mark or signature.

Handwritten text on the right edge of the page.



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي وضع الاصول ، ثابست بنا ، الوصول والصلوة والسلام  
على خاتم الرسول ، الذي هو مفتاح كل مسؤل ، وعلى ارواحهم  
البنوة ، وبها العدة ، **بعد** هذا شرح الاصول العشرة ، المنسوبة  
الى الشيخ العالم العارف المشرب بالي الخا ج ب الخ الدي الكبري قدس الله  
سره ، وعم به ، انتهى معنى بعض الاصول ، وصحها باللسان التركي الجلي  
يكون اقرب الى فهم الكلام الجلي لولي ، فاجبة رجاء الوصول ،  
من طريق الاصول ، والله المستر للمآل ، وما يفضي اليها من صالحات  
الاحمال ، وهو المولى المولى في البداية والنهاية ، والمولى المتولي للورث  
والهداية **قال** **حرف** **الشيخ** الطريقة الى الله بعدد انفس الخويبر معلوم  
او ذكر ، بمقالة كتابات مشهورة ما يحدرك ، معاني لطيفة مستند  
او كسي بودرك ، الله تعالى به موصل اولاده طريقه ، اصناف  
خديقه تفكرى عدد نجه در ، نفس فانك فتيحه فم وانفرد داخل  
وخارج اولاده دجدر ، كبرى دودن ، اعنده كبرى دودن بيل  
نقد ، بي هر كاه عمرى اخبرته دله اولاده نفسده عدد نجه  
حقه كبريول واردر ، ذيرا هر نفسى حقه بربولدرك ، الله هو اولاده  
كه هر نفسده بربول الور ، **بجه** سبيل هر خطوه ده يعنى هر قدمه بربول  
بدن بكي يعنى كره بول بر د و لكه هر دم اول بولك نهايته ايصاله  
وسيله اولفته كويبا هر دم بربول المتى اولور ، وبور آدمه دجدر

هر كاه نفسى وساعنى كافظ اتمك كركدر ، ذيرا نفسى وساعنى ضايع  
او بجه كوت دغنى ضايع اولور ، وكونك ضايعه هفته ، وانكاه  
مشهد و شربا به منه ، وسنه به تمام هر ضايع اولور ، انجوده انقاسى  
مافظه لوزمدر ، و **كليم** سناجى دجدر كه **بيت** صوفانه در دى رو بگردد  
مكبو تاه كسى قديرد ، يعنى صوفى حقيقى كه زوده حقدن زانو ، ونفسى  
رحمانى به لايحه اوله ، هر بر نفسده اكي بجه ايدرك يعنى داخل اولاده نفسده  
بر بجه وخارج اولاده نفسده دغنى بر بجه ايدرك ، اكي فى الحقيقه بر نفسى  
معد اولور ، اكر بجه بجه ايدرك ، دخول وخروج اعتبار به در ، و بجه  
مراد سبيل جمال به سرور و زوده وصال به جور در ، **اشته** عاشق  
بوايكي بجه ايد كركى وقته مكبو تاه ، يعنى او دجكلر قديرد بجه  
ذاهد لربيه اير ملك ندر بجه در ، بلكه قربان به برانده خلق لم قربانه شغل  
اولد قركى كسى ، **اندر** دغنى عالسى ايدرك ناكه لم جنت اكل ايدرك و نعيم  
اخترت به مستم اولور ، مع هذا دويت جمال الكى نعيم جنك فوخته در  
ولكسى لم بدم لم يعرف موصيحه اخبرتك ددى بليعه ادمه ديمكدر سنو  
اولور ، **اضاف** انقاسى انبوب هر نفسده بجه اتمك اكان اولور  
جواب بودرك اولور ، ذيرا رسول الله صلى الله عليه وسلم يور مشدرك  
صفى اهل الجنة **دوين** **الرب** **عزهم** ، يعنى اهل جنت به طائفه واردر  
الله تعالى اندر به بجه بر نفسده محجب اولور ، بلكه اندر حقه نظر داشته  
ناظر لدر ، و به حديثه كلور ، **واسلاك** **لذه** **النظر** الى وجهه  
الكريم ابدانها سرمد يعنى بواره نظرى تا بده ايه قديرد وكذ  
ظاهر اولور ، **انبيا** عليهم السلام وكل اويا قدس الله اسرارهم كانه



مقدور و محدود و برتر اند و ثالثاً لذت نظریه ملذذ و لذت در دنیا و لذت قیام  
قوی و مرتبه سنده جمع و فرقی و سکر و صحو جمع است و در حق هر ماده  
مشاهد و در آن که صورت مختلفه و احوال متصوره او شود زیرا مقصود  
اولاد تجلی مطلق در بوج خاص ماده و کل است و چون تجلی همه عدم  
و شمول او در این در قیام جدا حاصل یافته و بقدر استعداد و در آن که  
قابلی مختلفه و قلبی استغراق شود و اولاد ممکن در آن و بوجه مقادیر که عارفان  
نفسی تسبیح و شایع می دانند و بعضی عارفان وجود فقل بوقدر بلکه بقضه  
و ضامع بیدار و در تکلیف غیر بیدار وجود بقضه بوقدر بلکه خواب و بیدار یک  
ناشد و در تکلیف بطریقه اولاد در قیام کل و در آن بیان می نماید و آنرا  
و حدیث کل و اناس بنام قازانوا انبروا و یقضوا گفته بودند عوام ناسد که  
حقه طریقه عامه در بدایت مطلقه ای که در بوج طریقه خاصه در بدایت مقیده  
کنند که مطلوب اصلی بود و قاعده جدا و اینجی بود که اسماء الیه  
هر بر اسمی محدود و در آن که اول اسم آنکه مرید بود اگر چه مستی بود  
قیام جهان که اخذ فقه مساوی که اخذ فی لازم کلز که هر اسمی که  
اولاد محدود است و اسمی که جنت حق طوری که در بابا نه کنیز  
ذیرا بود و با باد بوقدر است و شول و جهد که سلول و بد کلری معنی  
و در بد و یغم خطی که در بعضی هر کسی روز و نه آخر و الله ترجعون  
موجب حق رجوع اید و ای از و یعباید و اکا و اصل اول و اول  
داشته نکه اولی از خبریه مطلق اول یعنی کبی نظر اید که اول و نکه مرکز  
اولاد نقطه اول داشته از خبریه با ناظر در و هر طریقه و ای اکا و اول  
تکلیف خبر که نکه شرف الله تعالی بوده سنده اولاد در این جمع طریقه

کعبه

کعبه نظریه برابری داشته بود که بعضی عارفان محدود است  
بودی بل که جهتی نکند و در آن است جهات بعضی کعبه که شش  
خانه بر عظمی که خانه از این نقاط مختلفه و در آن ای نقطه وضع اولاد  
خانه بر نقطه وضع اولاد خانه به مقابل کنند و ای که بوسه ای و نفسی و غیره  
عالم افاده و خفی جادید در ذیرا جهات است که مخلوقات اسماء مختلفه  
و بوند و خفی صمای واحد ناظر و اول ذات احدیه که جادید در ای  
هیچ نقطه صورت و حقیقه در آن شرف اولی بوقدر و بوجه مقادیر  
اشارت وجود قیام حضرت هور علی السلام است و به بطریقه حکام  
کلور عامه دایه الا هو اخذ بنا جنرها و بی علی صراط مستقیم و بوقدر  
بعضی کل توسیع داشته و در آن است و کل حقایقه شناس اولاد در خیم  
اندر کلری مواضع سکونت آنکه در آن ای در آن و احوال اید و ای بوند  
اگر بومقای ذوق در آن ای که مانده مرقد حصه شد و اولاد و کل  
سعی اید که امر الهی بولایه سوسه اگر استعداد و ادب و اولاد جمع شد  
حقایق عبادیدر قال تعالی ان کل من فی السموات والارض الا الحق  
الرحمن عبداً و کلهم هدی طریقه امرده و کلز که کبی فاسد و الله لا یهدی  
القوم العاصین و کبی و خفی کافرد و الله لا یهدی القوم الکافرین  
قی هدایت مطلقه و مقیده بی جمع اید و ان کما ندره قال تعالی انتم  
بنی مبعی علی وجه اهدی الحق بمستی سوباً علی صراط مستقیم و اینجی  
بود که نقد مکنون و ادب هر بری مکنون طریقه اولاد کبی نقد  
اخلاص حسنه و ای هر بری حق بر بوند و ذیرا و اولاد که  
تخصوا با خدا و الله و بینه کلور که الله الله ثمانه و ستمین خلقاً من خلقه



بکلمه مزاج التوحید دخل الجنة . یعنی الله تعالی بکلمه او حیوان التوحید  
 خلق هستی و در در که ، بر که موجد اولوب ، بواضو قد بر که ابله  
 الله تعالی به مدو فی اوله اهل جن اوله ، و بواشاره حضرت  
 ابوبکر صدیق رضی الله عنه سوال اید وجب یا رسول الله بواضو قد بر که  
 بر خلقه و اید و اید کرده ، جناب نبوت صلی الله علیه و سلم بپور دیکر که  
 یا ابابکر بواضو قد بکلمه بری و کل بکلمه سی سنده موجود و زو بواضو  
 حق تعالی به اجتنی سنا اید بکلمه صفت در ، آشته بواضو در هم اوله و نورد که  
 هفتین صدیقه جنات سکر تو سنده بیله دفعه واحده داخل اوله و کر که در  
 زیرا ابواب ثمانیه ناله جمله سندن و خول سبب اولاد الهامی جامع اوله و  
 سی هر خلقه جنیه الله تعالی به بر تید و و لیکن هر بری بر لینه نهند  
 فقاوندی و اید در ، شد سنا ابله نخله اید در سائرده حقه اقرب و و و  
 عالم بالله اوله و دخی سائرده قیاس اوله و اید در ، شول و جهیز که علم صفت  
 شریفه الهیه در ، و در تید در که ، بینه و بین الله احسن الاضاحی و ضا  
 و نسیم ، و بینه و بین الناس حسن خلقه سنا در ، فاعلم ناله قانه  
 من المراته ، و در و دخیسی بود در که ، کثره طریقه حرق و ضا بعه  
 اید در که ، بوند در هر بری حقه بر بولدر ، و مراتب دخی بویل در  
 سلطنت و وزارت ، و قوی و تدبیر و امالی کبی ، الجود بعضی کبرا  
 بود سندر در که ، اگر ابراهیم به ادهم ، بنم زمانده اولوبدی ، نخته  
 ایکن الخ اید اید در دم ، یعنی سلطنت و ناله مراتبی اسما الهیه به  
 و اید در که ، سنا کندی نخته معرفت و ما اده سنده طالب  
 اولد یعنی اسما دخی بوند در ، پس عین افاده عین انفس در ، و لیکن

مرشد کامل اولینجه هذین خاصه بولوه مشکدر ، الخ اصل ضایع و علیده  
 افتد اولد یعنی دخی در ، نیکم هذین کلور ، اخذو انی رحمة  
 کذلک هر بری حق موصدر ، و لیکن جهیز اتصال مکاشفون غیر  
 مجبول اوله ماسوی و قاطع الطریق دینور ، بکه عین حو و عین  
 طریقه در که تجلیات الهیه در معدور در ، بوند در که قضی جانبد  
 حقه توجه بوند در ، و صلک بستر در ، قال تعالی ، و من جن حریف  
 قول و جهیز نظر السجده الحرام ، یعنی افتد جهیز ناله و حد سنا در  
 تأثیر بوند در ، کعبه کبی جهیز و اطراف سنا طریقه مطب و اید در بوند  
 مذکور ، اشارت به هر نه صفت و مرتبه در ، و علیده حق خروج طالب  
 اوله باب وصول و خولی مقرر در ، بکدر ، چونکه اشیا مظاهر سنا در  
 ذکر اوله ضایع و امالی دخی اید در و موصول حو اوله و لا لا تدر شد  
 هوای اسمنه مقرر در که منی کدر ، و صوغی اسمنه مقرر در که دخی هذین  
 اید در ، و علی هذین ضا ز دخی نافع اسمنه و خیر قیوم اسمنه مقرر در که  
 قیام جهیز و زنده در ، و عطار اهل بیانه در که ، نوبه کفین و نقد  
 عدل اسمنه و اید در ، اهدنا الصراط المستقیم در اوله استقامت  
 اعتداید اکامه طر در ، و در و ایح طریقه سی اوله ننه لرا سنا جهیز  
 و مراد اوله اسما نافع در ، زیرا کل مزدوا ، و بستر و مملک اولون  
 ننه لرا سنا جهیز در زهر و امالی کبی ، و سلطنت اسم اعظم و و و  
 اسم و کید ، و قوی اسم علم و تدبیر و تعلیم دخی و علم اوم الاسما  
 ستر در ، و قضا ، و بکلمه یقینی برهم یوم القیمة ، در بید و اسم سنا  
 دلد ، اگر اول اسما صافی بندی به ، و عین سنا در اگر سنا



پس قاضی عقد و سایر دینی اکا کوره در که در باب معرفت عقیده آمده  
 اصل است بوقدر و مؤذنه و الله بدعوی دار السلام مقنونه نابود  
 و امام بقول علی نامه مجده سبح الله من عرف حق مقنونه اشارت در و شیخ  
 و مرشد بل الله بر کی می یست خواسته ای دارد و مشتری و بایع ان الله  
 مشتری من المؤمنین ، اجتناب معلوم در ایامی چونکه کند کی کند که صدای  
 اشاره ایتم که شکر کرد و خیانتی خو که ، اسما : اما نادر محمد صادق الوعدی  
 صلی الله علیه و سلم و در نه امت انکه مظاهر بد ، پس خائن او بود و این  
 اولاد و در کان و خانه سنگ و جور کرد که موجود صانع و خالق و مقصور  
 و عالی اسمانک نیاید و اهل هدایت هادی و اهل ضلالت مضل  
 اسمی دانه سنده در و مدح صفت و زانه و عین و اهدده در که حقیقت  
 دیدگاری بود که کثر تعینات و هدیه ضرری بوقدر و دوز لرزان  
 عکس ابدی ضوای شمس کی که ، ضوای قدری هیل در و انوشی کاهی عین  
 و اهدده و ضوای کاهو ضوای و اهدده ، آینه سکار مقدار انادکر واقع و لری  
 سنی اجمال در تفصیل او شاد ایچوند و زیرا استون الهیه به نهایت بوقدر  
 و تجلیات خود در انقدر و هر شنه بالظیف بوزندن اگر اسم لطیف نظایر  
 و یا آخر بوزندن اگر اسم قهاره مظهر به حق موصد و زیرا همه جامع است  
 قاعلم ذلك و اعلم حق فی الله الوصول الى الله حق و طریق الله  
 شریع فی شریع ، اقرب الطرق الى الله و اشرفها و ارشد ها ، یعنی بزم شول  
 طریق که شریع و بیانه شروع ابد در ، یعنی شمس فکده شریع انکه  
 که در حق موصول اولاد بوللک حق اقربید که ، انده اقرب بول بول  
 بلکه سایر بولدر کافیه کمی قریب و کمی بعید در و واقع الطرف در که

بشارت و ارشد الطرق در ، اکا سولک ابدی ج کثر و جاده در حق  
 و سهولت منزله و اصل اولور و ذلك لان الطرق مع کثرة عدها محسوده  
 فی ثلثه انواع ، یعنی اقرب و اوضح و ارشد اولد بفسلک بیانی بورد که طریقه حق  
 کثره عده به یله ، یعنی هر نکلو جو قدر که ، انقاسی خود به قدر در بورد که  
 بنه کلیانی و جنسی اوج نوعه منحصره در که ، بواج نوعی در باره تفهیم صالح  
 نوعی بوقدر ، اهد ها طریق در باب المعاملات کثر الصوم و الصلوة و تدویر قرآن  
 و الحج و الجهاد و غیره احوال الظاهره ، یعنی اول اوج نوع طریق که  
 معلوم است شریعه در بابینک طریقه در که ، کثرت صوم و صلوة و تدویر قرآن  
 و حج و جهاد ، و بوند که خبری احوال ظاهره به مفید اولور ، بکرم زمان  
 تابعی و تبع تابعی ده بوند کثرت او زینه ابدی که در هر مینه و کرم نام  
 و مصر و بغداد و بصره و کوفه و اشانک و بوند که در انکه بعقید صائم  
 الیه اید بل که ، ایام عید در غیریک افطار اینمزلر و بعقید بنوی کیم  
 صلوة و تدویر قرآن به اجابید در و بعقید غزابه اشتغال کوسن در در  
 عبد الله بن مبارک و اشانی کی ، و بعقید حرم بصری اهل بغداد که بعضی  
 عابد لری کی ، و بمقوله احوال ظاهره جده منوط اولفله احوال ظاهره  
 دیدار ، و هو طریقه الیه خیار قالوا صلوات بر هذا الطريق فی الزمان الطویل  
 اقل من القلیل ، یعنی طریقه مذکوره طریقه خیار دیرلر ، انکه ساطری خبری  
 و صفت و احوال ظاهره صالحیه مقولدر ، پس عامل خبر او ندر در حقیقت  
 خیر الناس اولورلر ، انکون بوندله اخبار دیدار که ، اهل خیر و بکدر ، پس  
 بو طریق زمان طویلدر ، حق و اصل اولدر اقل فیدر ، یعنی از در در  
 زیرا طریقه زهد در ، طریقه شمه و کدر ، انکون طول زمانه مجاهد که عاشق  
 اوج سنه ده قطع انید کی مازنی اندر او نوز سنه ده قطع ابد در مع هذابور دخی



هر برینه سینه اولی از آنکه اکثری بولده قالور، و بوندری که اکثری بولده برین  
 تقصیرین باشد که مکرر مجاوریدی. ای مؤمن! اینست طول زمانه و اصل  
 اولی از آنکه سالفه کبی اولور که در وقت بیوز سنه چهارده اند و جیایک کبی  
 قاضی بویکلو و او و کبی پنجوردی. الله تعالی بواسطه مرهمه ی بویکلو  
عربی که مکرر قلدی زیرا مقصود مدت قلیله ده دخی حاصل اولور استعداده و شد  
 اولی که بسی کجای کبی مخفی اولفده هاجت قالاز و باینها طریقها اصحاح  
الجاهدات و ریاضات فی تدریس الاخلاق، و ترکیب النفس و تصفیه القلب  
 و تجلیه الروح و انتفاع باینها بعماده الباطنی، و اول اوج نوع طریقه کجایی  
 اصحاح جاهدات و ریاضات طریقه کجایی، تبدیل اخلاصه زبیر ده، و نفس اماره به  
 اندر پالان، اینکه هایتور که کبر و دنیا و همد و حب و تحس و حب مال و حب  
 جاه و امالی کبی، و قلبی نور تو حید و حضور مع الله و قطع تعلقاته نفسیه  
 ایدر که زیرا قلب اینه در که صفوح و صفات قبول اینهم که غنی الهیه به نظر الهی  
 و تعلقه ماسودن اکا که در وقت خلعت و یاسی حاصل اولور و دخی دخی موفق  
 الهیه اینه تجلیه ایدر که بمعنی جلد و پرور و معرفت الهیه بقبول او در که نتیجه  
 نفوی و عمل صالح و سلوک اولی، و آلام معرفت ببطانیه سروده و بر لزمانه ده  
 اهل مکر و اسند راج و مدعیان و فقه ناک معرفت کبی که کند باری خدایت طبعیه  
 و نفس اینه ملوث و متجسس بکن طیب و طهارت و خواسته و شکسته در آشنه  
 عماده باطنی ذکر اولی و جوهله اولور و کزاد اینه اولی از هفتی نیجه  
 ریاضت کشد و اورد که بسی اودن کونده بر افکار ایدر بر صوم وصال ایدر که  
 ببله اینه معادن الهیه به فانی اولمشد و اینکه اکثری ریاضت ریاضات  
 و هجانه و نمشدر، اکثری بعضی شراعت خارجی سی و اورد و مسر و صفت  
 و غزلت اولی دخی کبی شد بعضی مفاد است سوبلر که معانی سیدیه بی خبری

و خوارق عاده که بشود اولور که بعضی مضایق اخبار، و هواده طبعیات  
 و صوره جریانه، و طی مکات و امالی کبی. و بوندری مقاصد قیاسی ایدر که  
 اکوانی بند و لوب قالور، و کثرت ملک، و کثرت جی و کثرت خور و کثرت  
 ضعیف دخی بوندری که یکجده در بسی ریاضات مقبولی اولور که آثار وقت  
وصفا و انشای الله ابراهیم، و کون اندک زاهد و زاهد اولور ایست  
 و اوصاف بشریه در الخ فطریه ایدر، و عزت الهیه و خلقت ربانیه و مقام  
 صمدانی همد که و مجاهده نفعه رتوار اولور، و جهده معامله در و اعمال  
 نفسیه و بدکاری صبر و تحمل ازی و ملذذات نفوس در قلیله رضا و موجوده  
 قاعته کافی دکل ایدر که و غیره نکوانده نفسی جی ابلک و نظایرید و و هو  
طریق الابرار، قالوا صلات بهذا الطريق اکثر من ذلك الغیبه لکن الوصول  
بذلك من غیر من التوارد، و ذکر اوانامه طریقه طبعیه ابراهیم برلر زیرا بوندری که  
 و شب باطنی وجوده کتود مشدور، انجود ابرار دیکه لایقه اولمشدور. بسی  
بو طریقه هفت و اصل اولی، اولی قریقه که اکثری، اگر چه بوندری در  
 بو طریقه اولمشد دخی فی نفس الامر توارد دند. بمعنی قریقه اولی، نسبتله  
 اکثری، و ارایه ده اینه کله حلقه سائرله کوره قلب و ندرت او در اینه در  
 نیکم امور اضافیه ناک شای بود که، بر شنه مافوقه کوره قیل و مافوقه کوره  
 کبیر و دیناور، جواد کبی که چهاره کوره قیل و فانه کوره کبیر و کمال  
 ابو منصور دخی ابراهیم الخواص فی ای مقام ترویض تفسله. خواص و اولی  
تسبیدی اینه در، بواسطه یکجده یکی ابراهیم کلنیز که، بری ابراهیم بی و هم  
 و بری ابراهیم خواص در که، باینه ده هنره علیه السلام مدتی اولدیده  
سؤال ایدر که سبیده ملاقات اندم دید که همد دخی بیکه املک دیدی



یعنی والد که بر سه سینه فاشند ، یعنی بونف بر والد نالی احوال  
 خاصه در اول وجه ، موقوفات ایا بر وسیله اولیفته اید و در  
 یعنی تکلیف مایع کبار در ابو منصور ، ابراهیم خواصه سوال اید و  
 با ابراهیم من حاله مقوله مفاده نفسه ریاضه و بر رس و مقاش  
 عایه در فقی مفاده تمکین بولف یا نسوس دیدی ، اولی اروض  
 نفسی فی مقام توکل منقلب سینه ، دیدی که او نوزیدید بری یعنی  
 او نوز سینه در که ، مقام توکل ه نفسه ریاضه و بر بر وانی نصیحت  
 جانورم ، معلوم اول که توکل تو حید افعالک نهانید ، رضا تو حید  
 صفاتک نهانی اولی فی کبی ، و تو حید افعال او در که ، افعال عبادک  
 خمد حه اولی اوزده ، شاهده ایله زیر فاشنده کلور ، فعال مایه  
 و بو شاهده قوی بولده ، خلق اعتراهی بری فالماز ، اگر چه بر بندر در کز  
 کنی نفسه فرقه و خلقه جبر نظر اتمک کر که ، ناکه سدوس بوله و جمعه  
 نظرد جبر مطلقه نوزم کلور ، شول در کرم طاشی کبی که ، صوائی جبر پلر دوند  
 و لکن طاشد و روانه ، سبب اولیفته محلی مدو خطه سببه کب و اختیار بر  
 بو صورت جبر متوسط نوزم کلور که ، اهل سنت ذاهب اولی اتمد و بونک  
 فوقه دینی کلوم وارد که ، ایدر قدرت اولی یفند بجه دخصت بو قدر  
 فقال الخب عمرک یا بطل فی عماده اباطی فایه انت صوم الفضا فی الله  
 مکتور و راده ابراهیم خطاب اید و ج دیدی که ، ای بطل عمرک عمارت  
 باطنه افا اندک و و فکی اندک کوردی ، یعنی فنده سی فانی الله مرتبه سنی  
 نخبیدن ، یعنی فانی الله که مشهور حقده استغفار و ظاهر و باطنه بر مشهور  
 و انقی و افا قدر بر خبر اولی قدر ، الزم لوازمده اولی بود بر فخر توکل

مقابله

مقابله نقید رکدر که عمارت باطنه متعقد ، زیرا انانک باطنی اخرج  
 و ظاهری دینار ، بی حال باطنی اجه نقید اتمک اخرج اجه و حال  
 ظاهر اجه نقید اتمک دینا اجه نقید اتمک کیدر ، عادی بالله اولی ایدر  
 و اخرج هرامدر ، بوجهند که کیدر که ، ظاهر و باطنی فیدند ، مطلق اول  
 و اول و اخر اولی حقه افعال بولر ، الحاصل فاش او در که ، رسوم بالکلیه  
 ذات اهدیه ده شکل اولی ، بو صورتی جید کنی کوردی کوردی اولی و در  
 حقده قیام بولور ، و توکل و انانک مدو خطه سی خارجده فالور اتمه  
 بو مقوله قایه ، سوارا لوجه فی الدارجت بر لکه ، هقدن ذات حق طیب  
 ایدر لکه عاید ، و انک مقابلی بیاض لوجه فی الدارجت در که ، هقدن  
 کوننی طیب ایدر لکه صفید ، بی سواد که فادر ، بیاضده افسددر که فدر  
 بقادر ، و عالم قایه سوار دید کلری سیاندر ، زیرا اول عالمه نور و ظلمت  
 بو قدر ، بلکه ظل حقیقی وارد که ، کاضو حقیقی دینی بر لکه ، انک ظلی  
 اولی بلکه نور لا نور در ، فایم جدا ، و من هذا نور بینه القدر فانه  
 نور ذات فاعرف قطعاً ، بعد ذابو منصوره ابراهیم خواصه بطل  
 دیدی که و انی حانه کوردی ، و انی ابراهیم مایع کبار و خواصه مقربند  
 و بطل اهل بطل دیدی که ، ترک کادور ، کوبا ابراهیم بر سید ایدر  
 بولنا مقله بطل کلر اولی ، بی عمارت باطنه سی ایدر بطل کلر  
 اولی که عمارت ظاهره مشغول اولی زاهدی حالی نیجه اولی که کیدر  
 صوبدم قیامی عقله اندک کیدم مجابی عقله اندک  
 بر در فاکم بر زده فاکم بر سینه فاکم عقله اندک  
 سورم کاهی اول بادشاهی ایدم اهی عقله اندک



اندر بغلو او شاهه قرتو دیرم الله هو عقله الذی  
 مقیایاندم عقله بویاندم اهر او یاندم عقله الذی  
 و ناله طریقه اسرار الی الله انواع طریقه او بعضی ذات اهدیه  
 سیر و سیاحت ایدنلرک طریقه سیر بوراده سیر برهکده برهکده و برهکده  
 برهکده انتقالد که امر معنویدر و سالتی بر ایندن نهانده دلی عالی  
 سیردر یعنی مطلوبی جانیه ظهور بظن حرکت در کعبه حرکت کبی که  
 وصولده سیر منقطع اولور و لاکن نهانیت بولده سیر الی الله و ذرا سیر  
 فی الله نهانیت اولور و شوق کعبه به وصوله کعبه ناله اسرار الی غایت بولور  
 ذرا شوق الیه الی حد و بی یایاندر و احمدی ای مؤمن کمال حقیقی حاصل  
 او نیجه دلی سیر و سلوک نوزمدر و نوزم غریب و جمع هست اجه سیه یعنی  
 بو طریقه بر طریقه در که برین نغمه و فتور و کل کوسن مزاج ظاهر و باطن  
 یکباره حرکت نمائدر و نظریه خارجه اجه سیه که نقد برین است  
 و کمال و اسباب طریقی فائز اولور و قدر منزلتد فالود و الله المعین  
 و هو طریقه انظار من اهل الحجة یعنی بو طریقه اهل مجتهد ظاهر و باطن  
 و سار علل طریقه در که وجود لرین حکم و وجوب حکم امکان غالب  
 اولفقه حقت اوزینه اولد قلرند ظاهر لر کبی نزدیکدر و بربرده توقف  
 اینتر بر بر و مرید و کمال اولد کبی و بوراده مجتهد اهدیه  
 مقابله در که حق انجذاب معنویدر و فائده قوت و شدت بولر اکامعه  
 دیردر پس مجتهد نور و عتق نارد که مساوی و عدا قات کونین  
 اهراده ایدر و انجوده بهی عتق و عتق نارد عتق ادرینه صیده بنابرین  
 نورچ یعنی الی نور که بری اعراض عما سوی الله و بری رخی آتال

علی الله و بویکسی میانش نار عتق اولی و ناله حق  
 و فائده مرتبه سنده اولور تعلقاتی کتبه اولور و منزلت نیز بر ذرا  
 عتق ناله ناله و در که مرکب نفسی سور و فالود صاوت بهی طریقه فی الیه یان  
 اکثر من غیر هم فی الیه یان پس بو طریقه عتق و مجتهد اجه سیر و سلوک  
 ایدنلرک بدایتدر و اصل اولد قلری غیر بلرک نهانیتدر و صندرت  
 اکثر در یعنی غیر بلرک نهانیتدر بولدر بدایتدر افضله در غیر بلرک  
 نهانیت بولدر قلری بولدر بدایت بولدر ذرا قوت انجذاب و کمال  
 استعداد لرین سما به نور در نهانیت اجه خروج ایدر یعنی بلرک ادری  
 بر ایدر پس بر قوتی اوج قوت ایدر قوت و اوج قوتی بر قوت ایدر  
 قنده استه توالید و عناصر در ندریکه سیر ایدر غایت کمال و اصل اولور  
 مگر که استاذ خارجه و مرشد کماله مقاد اولور اهل جذبه اجه دفع سلوک  
 ایدر و انجود ابتدا ناله صفات الیه دلی سیر حیات سار به تکلف اولور که  
 معتبر اولور بولر کشف و بوحی سیر کواند کل ذرا سیر کواند بر اذنی  
 حوده و کونی سفینه در و اکثر سلوک بو و رطبه دشمندر و بر اذنه قائم  
 و الله الحفیظ و فی طریقه النیابینی علی الموح بالاراده کما قال عبده  
 الصائم و اسوم موتوا قبل ان تموتوا و بوراده طریقی مختار اجه وصف  
 ایدر ذرا بر طریقه که اثری ظاهر و سلوک سیر اولر غیر بلرک اوزینه  
 اختیار و ترجیح اولور و غیر بلرک مراد طریقه اعمال ظاهر در که طریقه  
 اولدر و طریقه اعمال باطن در که طریقه نانددر پس بو طریقه فی رصوت  
 ادری اوزینه سیردر یعنی بو طریقه اساسی موح ادر ایدر لم موح  
 اختیار ایدر و تکلم حدیث کلور موح اضطراری طبعیت اول موح ادری



اختیار می باشد مرده اولی و به کاور و عدل نقله فی المونی یعنی کندی  
 اراده است اولی کندی به وجود فی به وجود و بر سر و نقله کندی  
 فانی اولی کور که بوصف است ابتدا بویک صید نقله رضی الله عنه صفید رنگ  
 هیدیک کاور من اوراق بنظرانی است بستی بیی الوجب فی نظرانی بی  
 بکر یعنی برکه زنی در اراده بود رسته نقله رنگ دیر بویک نظر بویک  
 انکه جدی رنگ و نقی مرده در زیر تعلقاته فانی کلی بولدر بکون  
 مثال و مالی بزل و وجود فی سبیل الله هدمه قید شد رستی موت  
 او بدین مراد تعلقات و تضادات فانی کندی و وجودی موهومی  
 بیله فانی رنگ موهومی طبعیه دخی حال بویک در و برامی کندی و غیره  
 بلی اگر چه کندی و غیره دخی موجود در و بی موجود کندی فانی  
 اولی که شاهد در زان اولی و هندی دمیست در که اگر مقصود دعوی  
 انکه فقه فانی بولاید بر دار و نقله خصوص اولی یعنی کانی لازم اولی  
 وجود ظاهر فانی انکه دکل بلکه انایکی فانی ابدی و لکی بویک سکر فانی  
 اولی و موهومی هیدیک فانی لازم کندی و دمیست در که موهومی قع  
 هوای در که نقی انکه مرده اولی و موهومی دخی بر قاج و جهل در  
 موهومی احمد در که نقی کالقدر و بری موهومی بیفید در که موهومی بطنی  
 مرده فاند در واکام موهومی بیفید و بیکری و چه قلب افکله سفید و لغت  
 صبیله در و بری موهومی احمد در که بی موهومی یعنی بی قیوم اولی  
 باره لری جمع ابدی اند به موهومی کیمک در که حال با سحر شریک  
 عدل نور و بری موهومی اسود در که انمال ازی در یعنی صفیله جفا و  
 و از اسنه تخلد در و فانی ابدی که جمیع اضافی فعل مجبوره افاد رستی فعل

غیر محلی اولی بی هفت صادر اولی ازی و بزر بلکه زهر بده بجمع  
 و تلذذ اولی و برامی مجبوره فانیله حکم بود و  
 فانی بول زاده هفده سی کاور و وجودی اگر ظاهر کربا حق خدایه فی سجودای  
 موهومی فید در زاده و فانی ابدی بر کندی که براراه الموده بی مانه در قبولی  
 بویک بکب عناصر در موهومی کندی هر و فانی کار کا هفده و در زاده بودی  
 بویک جام فانی بیله بولاز بقادر فانی سوار فانیله جویا فید بویک فضل و جویا  
 بویک فید هفده کسریا بویک بویا زاده فیده کور بر اوز که سوزی در  
 و هو موهومی فید اصول یعنی فید سانی اوز اصل حصار و فید در  
 بویک اصل انکه سانی و سانی فید و بناسی کیدی و هر شده اصول  
 و در در که فانی فید ابدی مقصوده و موهومی موهومی رنگ دمیست در  
 من فید الاصول حرم الوصول و بویک مضاده ترکیب برای بی بولنده طبع  
 دیر در یعنی کسریا اوز بیله کیدی و سانی فید و الاصول حاصل اولی بویک  
 انایک و در در که هر شده کلیات و جزئیات و در بی کلیاتی کانی اولی  
 جزئیاتی اکا تابع اولی رنگ اصول و خروج بی دیر در بویک فید فید  
 معطل و فانی فید اولی مقبول اولی و بی سانی سانی اولی و الاصول  
 اولی التوبه و هندی الرجوع الی الله نت با لاداره کفوله نت ارجعی فی ربک  
 راجعه مرصه یعنی اصل اول توبه در که بالاداره و الاضیاء هفده و جویا  
 رنگ موهومی بغیر لاداره با بید و الاضیاء رجوع در که رنگ ابدی شریک  
 موهومی در و بر ارجعی فی ربک بویک دون دمیست در که موهومی موهومی  
 ابدی نقله کراهت ابدی کندی زهر کیمک نقی اولی و هندی  
 موسی علیه السلام ملک الموت طایفه ابدی کوزن جفا در و هندی



ابراهیم علیه السلام دخی بارج هیچ ضیق خلیل جاشی الوری دیو  
 ترور صورتی کوسر دی - و حجت رسالت علی الله علیه وسلم  
 اختصار لینه قریب بیور دیکر که یا نفس مالک تلوز الی کل ملوز یعنی  
 نفس ندر شانلک که موحد او چندین صیفه چه بره صیفورس و کندو که  
 چاره ارادسی و لکن بویاند خا طر که نشه کلسون زیر بوندری  
 بو اوضا عند مراد جنبه است و خفر موده اشارت در و ارا ماله موحد  
 تحفه در و تنکیم هدیه شک کلور و الموحدة کففة المؤمن خصوصاً که راضیه  
 مرضیه دیو و نفسی وصف ابدی - بو مقوله نفس مطهره ایچ موحد  
 کراهت اینمز کراهت طبیعی ایم رضا و نیلنی ضایع دکلور بعد از آن  
 بی اختیار و اراده نقید ابدی - زیرا جبرله اولاد توبه ایمان یاس  
 کسید که مقبول دکلور - بی ساطک حق رجوعی اداری کر کرد و آت  
 جبرایه صوم و اما کله توبی اولدینی کی ساز جبری اولاد امور دخی  
 بویچه در که نتیجه سی اولاد - بو راند که اجابا علیهم السلام افوا  
 یوزند مبتلا اولدیلر - زیرا اگر بعضی خوارده یوزنده جبر واقع  
 اولیدی - ایمان دینه اختیار اولماز ابدی - ای ایمان و توبه اختیار له  
 کر کرد و و لکن الرجوع عن الذنب وهو ما یجلی عن الله مع مراتب  
الدنيا والاخرة یعنی بوزورده کی رجوع الی الله مطهره ذکر اولمست  
 اندر مقصود زنده رجوع در طریقه زنب ایچ سنی معنی نماید  
 عجب وضع ایدر نشه در که مراتب دنیا و درجات اخندر یعنی بوندره  
 برینه تعلقدرا اگر چه درجات ضات احوال صالحه کوره تقسیم اولنور  
 و لکن عمل استلوج بعده اندر مقلی اولمه کر کرد با اخره همه و با عدم

تعلو

تعلو ایچ - ویکه مراتب دینا در بر مرتبه ملک صاحبی اولوب اکا تعلقی اوله  
 اول مرتبه اکا سر راه و حجاب هو اولماز و آتو خفا مقبول لینه اولوری  
 و بر بندر که تا نور الدین محمود زکی که ملک نامند در او جیور در دست  
 ابدی - و او علی ملک صالح فرقله در ابدی و سلطنت مانع اولوب خرقه  
 قریب و جبرده معاصیه انیدیلر - الکامل کناه بالکثر شرعه تعداد اولاد تکرات  
 دکلور بلکه بر نشه که معروف صور شک اوله و لکنه خلیل اکا تعلقی بولم  
 اول تعلو الی شکر صور شک قبلور تا تنکیم فریق کلور و اجنبی و بنی است تعبد  
 الامام یعنی امام عزالی رحمه الله اعنای نقید یعنی در هم و برینار نقیر  
 اتمدره ظاهر بود که معظم تعلقات در اولف در و الایچ ماسوی اصناد  
 اگر تعلو بولنور - و صنف مجید دل دیکر در هر نه اولدر - استه ماسوی  
 حجاب اولدینی نفقه داند در و بوج موجود ماسوی دکل و بر بندر در که اگر وجود  
 ماسوی اولیا ابدی - که شک کمالی ظاهر اولماز ری - زیرا قبلی مد و در  
 تفریع اتمر شک معاسی اولماز - بلکه موجود در تفریع اولنور و دنیا اولی حجاب  
 اولدی - زیرا جبر در بدن ثایف اولمف و جبر ارضه و جبریش اولاد صبا ابد  
 الفتی زیاده در - جبرایه قبه و قب دخی نفس هوا بیدر نقب ابدی اگر نفس  
 شک اولنمازی ایم - و الا جانب روح و نور فاعرفه فالواجب علی الطالب  
 الخروج عن کل مطلوب سواه نف حق الوجود کاف - و جوری زنب لا یفاح  
 علیه زنب اخر - بی طالب همه اوز برینه واجب و لازم اولاد هو نفسا لیل  
 جبریده حتی کنی وجود در بیه خرد و جبر تنکیم مانع طریقت بر بندر در که  
 سنک وجود بر کنه هر که غیری کناه انک اوز برینه قیاس اولماز یعنی  
 حجاب وجود اعظم حجابدر - زیرا جمله جیدر کینه اقرب و انصقدر و ان



خبره بناسند که کند بناسند اهلای زیاده در که انهدانند عذر ایدر  
 بومرنبه به تخمینی در بر که ، انکه کند نفی بیه التفات در تخمینی ایدر که  
 ماسوی به التفات استه بودند قایبه فاندر فانلک فرقلری ظاهر اولود  
 بر املقا قاکاه اولود که ، بعضی سفور و التفاتنه گنلر اولور و صاحب  
 قانکیزلک قاسی اولر یفلک بیلور ، و انا قای قاضی دینر ، فاندر قایبه  
 بالکله صورح ماسوانلک زوالیدر کرکه کند نفی و کرکه صفی اولور  
 تنگیم دیندر که ، اخلاص اولور که عملی بکه اخلاص عملی رویتدن خد صدد  
 بویله هفده قان زیاده انجده اولور ، استه بومر که قاکامل و اخلاصونان  
 درویتی ندر بودند سنلک کاهلک نقیه باقوب کوریه سوس اهلای  
 نفی وجود است قوبوس و تنگی انبات همد قبل که اورر بنا هله  
 عرضکی ناموسکی حال بر لره کوکه صاور عزو و قان و یا هله  
 سوسنی بینه ده کورس اکر صانم سنی بکه کورس سنا هله  
 خاکه سال ای حق و جودک بوری نیجه بر افد که هفده سول اهلک

الاصل انانی از هدر فی الدنیا و هو الخیر و عن معاینها و مشهوراتها قبلها و کثیرها  
 مالها و جاهها کما ان بالحق کجود منها ، یعنی اصول عشره ده استی  
 اصل و بناده زهد در ، و زهد دنیا نلک ضاعنده یعنی انکله تمتع و انتفاع  
 اولور فتنه لرد و روحی استهوانده ، یعنی اولور امورند که مطلقا احت  
 و کرک چندانند و چو غنده مالند و جاهند و خروج و اندوخته یعنی  
 انده بولوب اسکی صیاح اولور استیابی ترکدر ، بس کلیمک زمانده متوقع  
 اولور فتنه بی ترک زهد دکلور ، اکر بعضی زهد ده عدا غنمدر ، و سول  
 منته که اسکی صیاح دکلور ، الاصل او و انانی بکی فی ترک انملک روحی

زهد در اولاده و دیندر که ترک جماع زهد در دکلور ، زیرا غفلت  
 علی لرم الله وجهه زهد الصیاح یعنی اوج دینا سکوه و اوج بدی اوج سکر  
 جاربیه سی و اربیدی ، و لکنه بومر کماله بلوغنده صکره اولور و الا برهم  
 بی ادم بودند که ، بویله خبر من نفور با قی زان ، یعنی ترک جماع  
 عادی اولور کسند دن خبر کلر ، یعنی انشا سولک اوقات خلوتده تقبل  
 انملک کرکدر ، تنگیم بوقضیه او اننده سنج اکبر قدس سره الا طهر طهرت  
 اوج منته در نخدی واقع اولدیکه ، بری لاجه بیکدر ، زیرا طاب و هدر  
 اولور لور واحد و زینه باسی طریقت کرکدر ، ناکه صورح و صنف  
 بری برینه موافقه اولور که ، انده اهل الله امور لازم دندر و بری روحی  
 عصایه اغمار در ، یعنی ماسویه طیانته دیندر که ، بومر کلام اغمار بر افخ  
 باده سنه اغمار کیدر ، نظر ایدر که حضرت سلیمان علیه السلام عصا سنه اغمار  
 ایدر و اول حال او زینه مقبض اولورده بر مدندن صکره افخ نورری  
 اول عصای اکل ایدر و حضرت سلیمان ساقط اولدی ، بس اغمار صغه  
 کرکدر ، و بری روحی کرکدر ، یعنی با جوده صاف و بنیدیکه جماعدر و بو  
 مفادند که بیکر طریقت زده سنج افاده حضرت هدای بی قدس سره ها  
 سبکی انشاسته مجامعده هفده ده بر کره اذنه و بری بعد از جاه فرد و عز  
 و قبول غدا ناسرد کرکه صورح مضیده اولور و کرکه اولور  
 تنگیم بر بیده ده برکه نلک مشورت شایسته و ضفای اقبانی اولور ، مع هذا  
 اهل صاحبده دکلور ، بس جب جاه صفات نفا بیه دندر که ، نفی اندن  
 تزکیه لازمدر ، و جب مالده و امالند تزکیه لازم اولدینی بکی ، استه برکه  
 معنی بیه یعنی معنی طبیعی بیه دینارده و متاع دینارده نیجه مفادق ایدر







صوالله فتح اوز دینه توکلدر ، و توکل اوردر که ، الله تعالی به اعتماد و استیلا  
 ظاهره و خادیم دن ، و اندره تیب انکدره با لکبه خروچ انکدره من طبع  
 خروچ انکدره کبی ، یعنی سوجا طبعی ابر جات جسد دن مفادق انکدره  
 بردی جسد ، و جسدک لوازی اجه تقید بولندنی کبی سوجا ارادتی  
 حال بودر که ، حرف و صنعت و دکات و باغ و بقی و وقف و امثال تعلیه  
 صوری و معنوی کوسر سوجا کاری کردکاره تفهین اجه و کنده اوندور  
 حقه ، زیرا برکه کجا بنی حق توکل ایلله حق حق ، اکا کافیه یعنی نال  
 مؤمنی قورر ، و کب و تخصیله ضرورت قومز ، زیرا یورمدر که بادینا  
 اخدی من حقیق ، یعنی ای دنیا سول که که بکا خادم اولر ، من اکا هذ  
 متکار اولر ، بوجر بندندر که ، ابراهیم بی ادهم و امثالنه بریده لوده مانده نزول  
 ایدردی ، زیرا توکلدری تصحیح انکدردی ، و برعکزه هر وقت اظهار  
 بر نازه فاد کلوردی ، سوال اولندفده بکا بونی بر قوم خانوف  
 کنور و بر ایمی متکار اول خانوف ذی دنیا ایمی ، آسته دنیا بوی بر مکاره  
 ایکی خادم حق هذ متکار اولور ، و شیطان اسم مضله ایکی  
 برعکزه فرم سنه جامه نمازه حقیقه خانوفی کوزوی قاعده و ایا اولر  
 الویصار قانق حکایت حق بلی ، الی عبادک منم الخلیفان و مخلص فتح  
 لومه غیرتیده خلوص اولر دیرر ، بوضو و تکبیر و سجده و غیره ایدر  
 اولدنی کبی مخلص اندره دخی مقهوردر ، بعد از ذکر و نماز توکل طائفه  
 خواصه کوره در ، زیرا عوامک توکلی تسبیح صکره در ، شد ایکی حق  
 اکوچ توکل ایدر ، و صاحب رابه بعد تقید توکل ایدر ، و علی هذ آسته  
 سا کله او انی و او اصرار برابر اولدی ، یعنی بدیده و حال سلو کده کاری

توکل

توکل هر فرد ، زیرا مانع تجرددر که ، الله اول و کثره باطنی عدوت  
 و عو نفدت تجرد جانور ، خامنه باند کرکه تیب ایدر و کرکه اینم  
 زیرا تسبیح کاری توکل محضدر که ، باطنی علقه فاند معرادر ، بوجر بندند  
 بعضی عزیزان جهات قبول ایدر ، فاعلم ذلک و شیخ ابو بکر صغری قدس  
 سره اصحابی تسبیح منع ایدر ، و در برابر کرافت بوردناده ضیف الله  
 ضیفه ایدر اوج کونه دلک صاحب خانه اوز دین حق و اوردر و برکوت  
 الله فتح عندک بیک سنه در ، بنا علی هذ با لفری او جیلک بیل حرف  
 صکره کب لازم کلور ، و انان ضیف ایکی کنده ایکی بملک عیب کلیدر  
 و عرض مضیف رکدر ، آسته اهل الله بویه مو حطر لرد و انوری دنیا به  
 اول اور ما ذلر ، و حقد غیرتی کوردر

جو قدر عقل نفندی	الحمد لله الکریم
و افرور نفندی	الشکر لله العظیم
و بردی بزه جوکم وجود	در کاهنه قدر کجور
انکدر هر فضل وجود	الحمد لله الکریم
شولکم ایدر حق طلب	دنیا اجموده حکم تیب
و اسعد در اصرار دجا	الشکر لله العظیم
دخین بفاد کوکدن بزه	قدر حق کلور هر عا جره
اصالی خود بزه سزه	الحمد لله الکریم
که فاهر و باطن قو	نعمته دنیا طویطلو
حقنه انعام اولر بولا	الشکر لله العظیم

الاصول اربع ، النقاغة وهو الخروج عن الشهوات النفسانية و التفتاح



آنچه از این امر ظاهر است که حاجت اولیای اینه خود بر سر حق ماکول و ملبوس  
 و لکن و تقصیر علی مایه است ، لقوله تع ، ولا ترخوا ، معلوم اولی که  
 قاعی لفته قصه رخا در ، و امطوح اهل عقیقه ماکولات بولنی  
 صورتی بولنی صورتی اولی که اهل عقیقه ماکولات بولنی  
 مینا اوله وصولی و لکن و فخری اصلنی مرقای عقیقه و شهادت  
 فضلی کنی طبعه معلوم اولی که اهل عقیقه ماکولات بولنی  
 یعنی اصل رابع قاعده ، وقایع و بدکاری نفی حیوانیه ناک اشتراک  
 اندکی فتنه لردم عزوج و انشوح و اندکی نکرده ، مگر که حاجت اولی  
 و لوازم بزرگ و معتبر اولی فتنه اولی ، ماکول و ملبوس و مکی کبی که  
 بولنی ناک ضروریاتند ، بولنی صورتی هر برنک اسرافین عذر  
 ابد و ج مایه یعنی دفع ضرورت مفادری او زینت اقتصاد و انمولود  
 و برافراشته و لا ترخوا و اولی که ، یعنی اگر اکل و شرب و غیره  
 اسرافین نری اولی که ، بوراده مشرب ذکر اولی فتنی ماکولات  
 اولی بفتند که ، فی الحقیقه یکسری بر عدا و نورد ، اگر چه قرآن کلور  
 و انشوح و بولنی یکسری دفعی تصریح اولی که ، عرقی عرب حاده و فتنه  
 اکلون شربه اهتمام زیاده در ، بعضی کبار بیور شد و در ، بواج ن  
 فی الحقیقه یکسری ، زیرا ماکول ماکولاتی اولی که مفاده لردم و فنی ناک  
 اولی قابلدر ، بوجهدن بتمسک فتنی اولی که ، احتیاج دفع هلاک  
 ابدی جلک قدر ماکول و مفعول در ، هر ندم اولی که و بعضی مشرب  
 و ارد که ، ماکول مکنده در ، تنگم در زم هفتده کلور ، از طعام طعم  
 و شفا ، یعنی در زم شفا ، یعنی اولی بفتند ماکولات و لفته

و ارد که

و ارد که غذا فتنه دخی صالحی ، بی اهل رباحت ، فتنه بیجه ایام تقی  
 ابدی بیور ، و ناک عذر و ناک عذر ماکولات و دفع ضرورت ابدی  
 مفادری لباس در ، بی بوضوح و عذر ماکولاتی اسرافین و انشوح  
 بنزیر که فتنی بود که ، بنزیر برنک بی لوبه و لوبه بره صریح انشوح  
 که که قبل اولی و اسرافین او در که ، برنک بی لوبه اولی بره مع  
 زیاده صریح ایجه ، یعنی اولی زنده و عذر عذرین ناک و در  
 اولی که ، اسرافین فی الحقیقه ، یعنی برنک عذر عذرین اولی اسرافین  
 اولی که ، جلک کثیر ثواب با عذر ، و عذر فتنه و عذر ، تنگم اهل عقیقه  
 بری ضیافت ابدی و اولی که برنک عذر شمع ایفاد ابدی ، اسرافین  
 و بدکارنده اطفا ابدی که و بولنی انشوح ، و لکن هر نقد و نفع  
 و بدکارنده برنک سوبند که قادر اولی که ، اولی عذر و بدکارنده  
 بولنی که کندی نفی ناک ایفاد ابدی جلک عقیقه عذر ایفاد  
 انشوح که انده اسرافین بولنی ، انشوح اطفا قادر اولی که ، بولنی  
 حق که سوبند که قادر و کدر ، قال تع ، بولنی انشوح نور الله  
 باقوا هم والله من نوره و لکن الکافرون ، بوراده کافرون  
 مکرره دخی اشارت و ارد ، انشوح الله فنی انده دخی اهل الله  
 جاعلین ایضا و کله لری ایفا انشوح ، بعد از طاب عذر یکسری  
 افکار ابدی ، و عوام اهل شرب ایکی که طعام اکل ابدی ، بری بکره  
 و بری عتی ده قال تع ، ولهم در زم فتنه و عذر ، بی بکره  
 دورن ماکولات اوج کره طعام بملک اسرافین و عذر عذرین فتنه  
 و صوم و حال انشوح و عذر ، اگر قوت طبعی سی و ابدی و عذر



از رتبه علیه السلام او را القی منه اكل وشرب و مناعت منقطع اولی و  
 هیاکل روحانیة به مشغول او اندر و صوم وصال و نهای اولی و  
 بطریقه تفقه در و و در بند و رکب بر که قریه کوفت طی اجنه یعنی قریه کوفه  
 بر افطار ایستاده است از ملکوت اکاشکف اولی است از پستانده بود مقوله  
 فانك لا وارور و الخ الخیر من الخیر لایق از بعضی صباها طهرت  
 بتابع الحکمة من قبه علی سانه و بود از صدق مراد من الخیر و ندرت  
 ذکر و جلوت و امتیاز در و بر اثر و طاهره و باطنه بولند قیه خیریت  
 فیضی از برای و نبوغ حکم جریانه نیز است از استادی دل چین و حدیث  
 غرضی قلبی نظیر از نبوغ حکمت در غرضی بود چه بر هر چه بلوغ  
 صوم وصال ایستاد در و بعد از کبر بلوغ موی به و صلوت در غرضی  
 کار خنده اولی عالمه تفاوت در قیه اهل ایمان اولی است از غرض  
 صوفیای طبع و هوای نفس الفتنه از چون اهل دل به و بنیاده صحت در غرضی  
 بمع الله خلوتی و داخل اولی حقیقا خلوت نگیدن حقیقه جلوت در غرضی  
 الاصل الخامس

العزلة وهي الخروج عن مخالطة الخلقة بالانزواء والانعطاف كما هو باب  
 بعضی اصول عشره اصل خامی عزت و عزت خفیه مخاطر  
 عز و جود یعنی اندر خلط و الفت و صحت انکدن متروی و بر طرف  
 و منقطع اولی و مقدر معنی طبعی به اولی یعنی کبی و برایت یا راست  
 و اصابت مفارقت به و جبر بر دخی اندر بکسب به دخول و صحت به  
 وصول و کل بلکه بوزن بری به کور مر و شول جبهه که مینه بو عالم نجیب  
 و داخل اولی یعنی عالم بر زح شهادت اولی و یسالی که نجیب النبویه

منوچهر و اگر کرد که عالم ملک و ملوک کوزن یوم و صحت بار ایچون  
 صحت انجاری ترک ایچو و بر این هنوز انبار عالمه در جوکه انکار اولی  
 حقدن غیر به خند ط قاناز و تنگم ابو بایزید بطای قدس سره بود که  
 او نوز سنه در که حقه صحت ایدرم غنای به بی کند به به صحت ایدر  
 جاس ایدر و یعنی ابو بایزید خفیه باطنی حقیقه غنای به بایزید  
 ظاهر خفیه نظر ایدر و یس مکان خفیه نظری بود و ایدر و نجوبه و در  
 از در در و فخر جدا و عزت صحت لای سبید و بر اهل عزت  
 اولی که حادثه است جمله که بویچیکه سکوت ایدر و سکوت به شریک  
 سکوت در و بودند خیم اولی که بود از عزت به مراد مریدان  
 عزت در که اصامله عزت معنی انجاری در و اما محقق عزت یعنی  
 قویه اکوان در و بر اندر عزت قبلدین حقدن غیر و علم الیه  
 غیر بود و و اهل عزت به ختی ایچون خالی دکن در و با خفیه  
 شریک و با کندی خفیه اندر شریک بسند بر هر که و نانی اولی  
 از خدر و بر کندی خفیه موطنی انملک غیره سو خند اولی  
 الاصل العزلة منج و اصل مرتبه یعنی الا اولی شریک خند منقطع  
 اولی که انملک ایچو صفتی و در و بر کی بود که حق و اصل در حق  
 و اصل اولی به کاند و هر مرتبه ده مرتبه از مرتبه سنه قادر و در  
 و الاصلی نافع قالور و وسط طریقه وقف ایدر و به سبید و در  
 و بر صفتی دخی بود که اول انملک بالفعل مرتبه در و بر مرتبه خند  
 انملک و حل مشکل ایچون هر بار حضور به وادعه امور لازم و در و بر  
 کبارت ایچو بود در که امر سلوک ایچو سندن عبادت در که بر



مریدان مال و بدنه خدمت در آنکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسول  
 اکرم صلی الله علیه وسلم بود و جمله خدمت ایشان در وفی الحدیث آنست  
 آنست آنست علی فی صحبه و مال و مال و مال یعنی خلق نفی و مالی رسول  
 ایچون بذل جرنشون اکثری ابوبکر در که اهل و مالندون انک ایچون  
 مفارقت بدی و کندی نفی بیجه مواضع مریدان و قایم قدی و بری  
 دخی بشنود نفی نفیدر که خدمت و اجتهادری مقابله سنده بفردا و کشف  
 نفی و دودر و بوقر بر دق فم اولدیکر شیخ ایکی نوعد و بری مریدان  
 تربیه ایچونه متعین اولدیه شجدر که ارشاد و کشف سنده اندن غیره مریدان  
 صحیح و کلدرا مکرر هیانده اولیه و بری دخی تبرکه صالح اولدیه شجدر انک  
 خدمتی مریدان و دینه لازم و کلدرا بلکه ایسانا بطریقه انبردی ایکی زیاده  
 انکدر و وشولکه نایک شیخ و حالون غایدر انک زیاده دخی نوشیندر  
 خصصها که با الحاد و یا غیره و جمله مترام اوله اکثر شیوخ زمانه ایکی  
 او اسناد نافع متفق یعنی شیخ مریدی اولدیه فی صورتیک باری بر او سناد  
 نافع و نافع و متفق خدمتند جدا اولیه و ترقیه سبب اولور و جمله  
 انکله صحت ابدیه استه بواو سنادون مراد اخوان طریقتند برید و کلد  
 تربیه فی جمله قدرتی واردور ایچون نافع بلکه نافع اولیه و صفای بدی  
 زیرا خدمتکی بودی بلکه اصلا دخی فائز سی واردور و بری دخی متفق  
 دیدی زیرا اتفاقه اوردور که غیر خواه اوله و انک برور طبع  
 روشدیک و تنزل بولید یعنی استیمه کم بوسقول ره اخوان فی الله  
 دیرلر که بواو صادرده زیاده ندرجه اوز دینه در لایزها کاتصال  
 لایق جنبی لطایب آنچون بییدرهما کالیت بییدر انکال

المنقول

المنقول فی کتب است و برای شیخ مذکور و استاد مریدان است ایچونه حال  
 کیدر ای طایب حقه لایق در که بواو کینک او کیده حال اولدیه است  
 کی اولر که دیکر کی انده شغرت و بر جانبدن بر جانبدن مقیدر بوندن  
 مراد ندر خدمت در زیرا شیم نام بولند فیه او شجدر و اول اسناد  
 اکافانک اولار ایصال خدمت فیه ارتباط قلب کر که در جوکر در و غف  
 فاسد و خدمتی ناقص و معاصی نادرست اولر بواو خدمت ای خرمایه  
 و اخبر به ناک صابهی اولار بیضه بما الولایة بحی صابیه الحنیة  
 ولوغ الحدوث ناک اول شیخ و با اول اسناد ما ولایتی ای جنب  
 جنبانند و خدمت لوشدن غسل و تطهیر ایچیه ما ولایتی مراد ما فی  
 الیه در دانه ولایت داخل اولدیه انک ناک فیه فائز اولار زیرا بود  
 ولایتی مراد ولایت خاصه در ولایت عامه دکل و اجنبیت خدمت  
 اجنبی اولقدور که جنبانند کی بر حالدر ایچونه قرآنک کلور و لایق  
 اول طهر و دخی قرآنی طهر در غیره سی اندیکر کی سهرهون  
 زایه بی دخی تعقدانند طهر اولیان صوان و طهارت جنبانند  
 و خدمت اولدیه کی تعقدون دخی اولور زیرا تعقد خدمت انکی  
 بعد ایدر جنبانند مصلی بی مسجد روزه و رانده کی ایتمدی نماز استا  
 اوله وضو و غسل لازم کلدیکر کی حقه استا اوله دخی طهارت باطل  
 لایق در که تعقدانند فائز در انقطاع اولور و بوطهارت در ما ولایت  
 ایچیه غیرانیدی اول ولایت جانب ولایتی ایچیه مریدی تربیه سی و اکافان  
 علوم انیمی دخی و وسیع تعقدون بالک اولدیه سبیدر و خدمت  
 قدمک مقایدر که بود دخی لوش کی برشته در زیرا نقد و محرمات



وایم افتره اکوام و برلر سالک مرادی ایسه سیرا کوان و کل بلک سیر  
 واجب و قید مدر، بی بوا کوان و مکر فانه تعلو اینک لوج اولر که اندر  
 طهارت لایم کلدی - زیرا ملوچ اولای بی ط قریب با صد رزلر بلک  
 بنید ایدر، ای عادی بوسو کلک اولی صفات نقایده و افری  
 غیرینده هنو صدور، و بوصفندون تخصی بولند فیه حقه وصول و عالم  
 وجوب و قدم دخول بول بوقدر، و بوداری فهم اینک به امر متکلف  
 فکیم که سری به تحقیر و زنی اندون بولنه  
 کل بری کل ماسواری عزت ایست بعده مولا به وار صحت ایست  
 با صمی استرسلک ب ط قریبه نفی بیو ایست بولده غیره ایست  
 سر حق موی به اخر مراد باطنی نظریه اول هست ایست  
 کبریا به سر نه طاب ایست مرشد کامل الی طوح بیست ایست  
 اج قیصر حقیقه یا ای اولفنه یا کلر که کیم کوندر الفست ایست  
 ماسوی افکار حق دلر که کیدر حقاً حقیقه ایست ایست راحت ایست  
 و اصل العزلة عزل الخواص بالخلوة عن النعمان فی الخواص، یعنی  
 عزتک اصلی خواص علی ظاهره بی، خلوت ایست یعنی تنها او نور  
 سببه ماسوایه نصر فدر عزل اینکدر، خواص غیبه و مراد غیبه  
 ظاهره در که، سمع و بصر و شمع و ذوق و لمز که، بوندر هر بری  
 برشته نلک شعور و ادراک آلت کلدور، شد سمعه سموعا و بصر  
 بصیرات و شمع شموعا و ذوق مزواق و لمز لموعا  
 ادراک اول نور و محوسات امور حسیه در که ذکر اولی امور غیبیه  
 ادراک و اطلاع متعقید، زیرا سمع یعنی قوتی قوت

سماع اوله ایست نلک شایسته اولور صورتی ادراک اولنر، صول  
 ایست هر برنک بر کیفیت و متعین اولدی بر معنی و بر طاعت و در  
 کلام الله و کلام بشر و اصوات حیوانات و اصوات مدوی بی  
 بی سمع بومقوله نلک لریک جاسوسیدر که، خارجدن، فزاید  
 قیه ار فال و ایصال ایدر، قیه دخی فقه حال غایبه کوره با هدی  
 و با هوی با غیبه میل ایدر، انکون ترع بعضی نلک سماع  
 و حقیقت و بریدی، زیرا سماع دل اشتد کده قییده نفی بقدر، و غیر  
 طریقه فدر عدول انکوب اولور، سماع خواص ایست حوائی دخی  
 حال سماع قیاس ایست که هر بری قیاسیل بدیدی شمعدر، اشتد  
 فقه الفست و اختلاط ایست که بوسو سماع فاند ماسوایه بولار  
 چونکه اهل طاعت و عزت اولر، بوندری ماسوایه نصر فدر  
 عزل انکون اولور، و بولر در قوت نور، قات کل افقه و بولر  
 بنی روح بها و کانت تقویة النفس و تریبه صفاتها فیها امارات  
 فی روزة الخواص و بها استنبط النفس الروح الی اخلاص القلب  
 و قییده بها و استنوت علیه بی هرات و بولر فقه که، روح انکون  
 افقه بستر اولور، و نلک تقویة و صفات رزیه نلک تریبی  
 اول اف و بولر فقه و اولور، خواص هر برنک بنجره سند  
 بجر و داخل اولور، و اول افقه نفس اماره روحی افلا قیصر  
 طبیعت استنباع ایدر، یعنی اکا و افلا کمنه تابع اولاسنه فکر و روح  
 اندر قیید و بند ایدر، و بولر به ایست روح او زین مستوی اولوب  
 زمام امر و نصر فی کنایه الیه الود، و محکمت وجوده اکا حکم بنید



الحاصل نفسی که خزان بیدار تحت قید کبر و نور و روح حقیقه عظمیه  
 معزول اولوی و خاتم سلیمان و دیو نور و روحانی بدنه تقلید  
 چه مراد بود کلد و بلکه امور وجودی بدنه و عقده که نظام عالم  
 انفسی و اخلاقی و کائنات و اشیاء بود و مراد و مفهومی که برکتی  
 اتباعی فاسد و مبطل و نه اخلاقی کندی هوایینه استماع ابدی  
 و صدور و عقاید و الامور و حقیقه کانی و عقده کانی و انچه  
 سوار بر بند کبر و اولدی و نصایح ملوک استماع و اخبار و اخبار  
 دیندی و اثر و کلام و استماعی الذنب فظلم یعنی برکته  
 قوروی قبول و داعی و شباهت قبول و ظلم ایدر و برام و کلام  
 به رجب و حق بوجه در فای الخلو و عزل الخواص بنقطع مدنی  
 عن الدنيا و النظام و اعانة الهوى و الشهوة و یس خلوتم یعنی فظلم  
 تخلی و عزل و جدی نهاده جنس و بنیاد و هوا و نفس متعاقب  
 اول و امور و به ده فقره عزله فظلم دنیا و شیطان طرفه امدادی  
 و هوای و شهواتی که کلام و صفات و به سی عدم تربیه و  
 ضعف قبول ایدر و فظلم ضعفی قوت و در و مراد و هوای  
 فظلم کندی طبعه ملازم اول و نه نهیه میل و آخر ایدر که انده برهه  
 سماوی و دلیل عقلی اولیه و عقلی ماوراء و شهوات و برکت  
 انچه و به در که علما به ما و ده به و الا عقول و الا اول  
 شندی ترکیب ایدر زیرا اهل شهوات و ده فظلم مانی خدام و فاند  
 بود و در که ملائکه عقول مقول بیدر که انده شهوات و بوقدر  
 حیوانات ایدر شهوات و اندر انچه ایدر شهوات و عقول

مجموعی

مجموعی جامع در و شهوات صفت طبع و غیره و عقل صفت روح  
 علوی و در و انچه علم عقول و شهوات و انچه فظلم  
 و انچه قوای مختلفه و ترکیب اولدی که یکی شهوات و یکی هیبت  
 و بر قوت یکی مرتبه کوره یکی اسمیه سبی و لور و شلو عقل و روح بر  
 و لکن تجریدی اجناسه روح و تفکر و ادراکی حقیقه عقل و برکت  
 پس وجود فانی فظلم و کانی عقل و علم و قلب و روح و ده و  
 و صاست و تفصالی طبع و شهوات و نفس و هوا و در و فظلم انچه  
 مجموعی سما و انچه ایدر و لجرم و وجود و اولدی قوای هیبت  
 از ایدر ماوراء و لور و فظلم و شهوات و برکت و در و سوال  
 و لور و اصنوده نه و انچه ایدر اولدی و اصنوده حاجت فاندادی  
 جواب بود که و وجود فانی غیر و شر و جمال و جلال و شرف  
 و قهری شکر که اکافیتی و برکت پس انچه کانی بجا هده ایدر  
 ظاهر و لور و ملکه و اهل جنده به بجا هده مفقود در و بر طبع  
 ملائکه نور و در که انچه نزاع فانی بوقدر و جنبه بجا هده دکل که  
 کل ذمه و صفات و بوجده ایدر دم و در و احوال و بدی و شهوات و در  
 و شرع مرتبه سنده عقل و حقیقت و انچه سنده عظم و جنبه مکرم اولدی  
 زیرا ملائکه اهل جند ایدر و اهل عظم و کلد و انچه ایدر و در  
 ایدر و ملائکه به انچه فنی و تجید ایدر و به سید و در که ملائکه  
 و ملائکه جز بندر و بر انچه و تجید احوال و ملائکه حال جز بندر که ملائکه  
 بودند غیر و احوال مختلفه و حق احوال کیده سی و در و فاند  
 کاند و طبیب فی معالجه المرضی یا مراد و بالاعتناء بما یضره و ندره فی







اولور، پس هر حاله معتدل اولفته اسباب انحرافون عذر لازم در  
 کون فاکولت و مشروباته و کون غیریده که اسباب کینه در  
 اگر چه خلق اوله اکثرند بجهت خبر در خصصها که جواندره غفلت  
 زیاده در انجود ابا م شخضده کب مقدمه اناری ظهور انیکه  
 باشد و بالکلیه علاج قبول انیسوج افات او و زارل و نبات  
 انتقال ایدر، پس اگر عاقل ابله امراض ظاهره و دما مرض باطنیه  
 انتقال ایدر که افات امراض باطنیه معالجه انیسوج اول انحراف او و زار  
 دهن ایدر سه عالی پنجه اولور یعنی با وضو تدبیر ایلرانی نادر و فله  
 معالجه ایدر، خصصها که هفتون نجوب اولور مرض بکسر بر مرض هائیک  
 بوقدر، و انکه ضایحه سی کشفه توجید افعال و صفات و زاننه اولور  
 حاصل اولور، بوجهول ایه بنفقه اولور، انجود طبیب و دماغیه  
 نما جدر، فالسین هر بنا بعد از انما و تنقیه المواد الذکر الدائم، پس  
 بومقامت، یعنی بکون عذ او بود مقام سلوکه تنقیه مواد و اعتبارات  
 صکره سرین ذکر دانند، یعنی ناکله دوام او زربنه ذکر شربت  
 سرینه کبیر که مواد فاسده نفاسیه و طبعیه ناکله جمیع منزه و فرج  
 ایدر، و درون افاتی اغراض و امراض و ادناسدن نظیر ایدر و جب  
 ماسویه متعلق اثر و باز، زیرا ماسوی ظلمت و ذکر الله نور در و طوع  
 شمس ایه ظلمت بل بالکلیه زائل اولدینی کی، نور ذکر ایه دخی ظلمت  
 شربت مضحی اولور، و اکا صباح بخیر برار، و ذکر ر و اعطه تبتدیه  
 زیرا ذکر الله نور و نور عریض واقع اولفته منقطع اوله معنای  
 مقصوده ظهور کلز، و اول دوامک توفیقی بوقدر، بلکه هر کس

استنداد

استنداد و قابله کوره در بعضی قابل و در کما اولی فقی اول  
 کون اون بشی کون خلوت و دوام ذکر ایدر اولور، اگر چه کامل  
 تربیه سنده ایه و اول مفید و باز، زیرا بنفقه اجزای دره تنزل و ترقی  
 معلوم دکلر، و او اخر فاع او سنه و دخی زیاده در اولور  
 زیرا توجید و تجرید و تفرید، و فای و انقی ترتیب و تدریج او زربنه  
 بشی مقصود اصنی مدح طوبی دره ایدر که در جله قدم بین قادن صکره منبه  
 و لایله نهان ایدر، بلکه بوندن بکری اوج بل بقاغه دخی نهان  
 انزایه به و اصل اولور، تنکیم اربانه معلوم در، اقدی بعضی کشف  
 کونیه و نجی علمی واقع اولفته مفور و اولور ایشی بندی صانور، او یه  
 صانوره، زیرا اولندنه اخر نه دیک بیدان بوقدر و آلمون من الله فی  
 سور در نکدن سوابی شربت توجید ایدر، ضعیف دکن و اولور اول قوت توجید  
 ذکر انجم اوله قبی خدا بو لازم دوام جام و هفتون نفی ایدر کور کترن توجید  
 اسما نخبه مراح ایدر اضر جات و دل بوشها دندم اولور با قدرت توجید  
 سیر فی الله نهان بوی ایدر اهل کلا ایدر بر روی بیک در هفت توجید  
 هر که کلوز ب ذکر ایدر ایدر ای بر دقوی کردن نفی کرس متدا توجید  
 خاتم ذکر فدیله بیدان اول بودی، حقیا ضبط ایت جهانی شوکت توجید

**الاصول**

مؤذنه الذکر و هو الخیر من ذکر ماسوی الله بالنیات قال تعالی  
 و اذکر ربک انیت، ای غیر الله کما هو بالیوت، یعنی التخی اصل  
 ذکر الله مؤذنه و روز و شب مداوم در و اندن مراد ماسوی  
 انیکه ذکرندن خروج در نیانده یعنی ماسوی بالکلیه نیانده



اولند قیحه . دوام ذکر خدا حاصل اولاد . بسم سوای اولی و لغت  
 و ذکر فی باب نه کنوده فایه دوام اولدینه زاکرا و لیسحه و اولوا کاذکر  
 منعم و بزرگ با بلکه منقطع و برلر و ذکر منقطع اولدیم جوربت عید  
 او قدر منقعی اولور . و قرآن بطریق عبارت رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم . و بطریق اشاره و ادعای رسول خطاب اید و جب بیور که  
 و ذکر ربک اذ انیت . یعنی الله غیری نیامه ابتدا و کله و قنده  
 الای ذکر انیت اولور سی . و الای ذکر بربرده بجمع اولاد . آشته  
 بو معنی منزای اولنده کوره در . انجوده حاج نبوت هاندم حضرت  
 عایشه به رضی الله عنها سوال اولد قیحه . کانه بدکر الله علی کل اشیاء  
 دیو جواب و بر دی . یعنی رسول الله ذکر اندر یک وقت بو قدر .  
 و متولک ظاهرده ملائکه احوال خلق و اشتغال امور عامه در . اولده  
 و سایر کامل است کوره جمله سی ذکر دند . زیرا معادنی حقله در مقصود  
 ایه قبله حضوریدر . بآنکه دورانی دکل . آشته اهل اودنک  
 ملازم ذکر ایه سوای نیانی موقله اولدینی کبیر . یعنی موحی  
 طبعی ایه سوای نوح ایه نیامه کلی ایدر . موحی اودیک دخی حالت  
 بویله در . و الا کا موحی دیمز . و نفسی ایه ذنک اولوم ذکر نفرده  
 و ذکر ما سواره های اولاد . انجوده ذکر منقطع اولور . قافیم جدا  
 و بتوراده . ملازم ذکر ایه مراد . اهل خلقونک بآنکه اولوم عید  
 ذمیدر که . غایتی ذکر قبله نلک مد او شیدر . و بو مقاصده جهرت فایه  
 عظیمی واد در . و جهرده مراد ذکر نفی اسماعدر . زیرا نفی  
 اصم کبیر که جهر صوته نما جدر . یعنی هوش به اسماع دکلدر زیرا

علم نون

هوش نون سمع که جهر و اخفا و خب و بعد کا بر ایدر و ذرا جمع اشاره  
 بخبر ایدر و سی ذکر جهری به و خوابده احوال مفاضا نه جملند  
 در خوابده بسی کلا سمع الجهد بل مع الکلی . قافیه السیبه  
 الی ذکر و هر کله لاله لاله الله . قافیه مجنون مرکب من نفی و الای  
 یعنی مقدار که بو مقاصد مسهل ذکر داند در و زبندی . سی  
 مسهل اولی ذکر یعنی لاله لاله الله کله سنه نینک و بو کله مسهل  
 دیمه نلک معناسی بود که . بو کله بر مجوده کبیر که مجوده اهدار  
 ترکیب اولدینی کبی . کله طبع دخی نفی و ابتاده مرکب اولدی بو جهرت  
 افضل اولد کار اولدی . یعنی الله و هو هو دیو ذکر انکدر . لاله  
 الاله دیو در اینلک افضل در . زیرا سراسما : مفردات مقوله  
 سیدر . انجوده و روایی اولف ضاسیدر . منول جهرت که یق ذات  
 اهدیه صودشیدر که . انک کثرت بو قدر . کله تو حیدایم مرکب انجوده  
 و در نهاری اولف اولور . منول معنای که . نهاری ذات و اهدیه صور  
 تیدر . اندک کثرت واد در . زیرا ذات و اهدیه مرتبه صفات در . صفا  
 الیه ایه شکته در . و بو کله نلک لطافت و حقایقی بسیار در . و غنی  
 یعنی آثار مزده ببند . قافیم ذلک . قافیه بریل المواد الی بتولدها  
 مرض القلب و خیار روح و تقویة النفس و تریة صفاتها و هی الاصول  
 الذمیه النفس و الاوصاف الشهبانیة الجوانیه . سی کله مذکوره  
 مرکب ده اولوم نینک فاصد بود که . مواد فاصده بی اولدیده  
 اندم مرض قلب حاصل اولور . یعنی انک و بو قلب قبله عقده مخفی  
 اولور . و بر دخی دوح امور ساخته ایه مقید اولور . مع هذا عالم اولد



هبط استدر که با بند او و در شانه مدوم دکلدر با ذرا حلقه اعظمی صبر  
 اتمک و زنجیر و امثالی اینه مقید فاسد کبدر و بردخی نقی تقویت  
 و صفاتی تربیه و اردر که اول صفات اخلاص و زینت نقیینه در جهل  
 و کلا و جیب و نظام و همد و کبر و عجب و غصب و ربا و حب مال  
 و حب جاه و امثالی بکی که با ابواب جهنمی فتح اید به بوم مقوله صفاتی  
 و درخی اوصاف شهوانیه حیوانیه که با کثرت اکل و شرب و منام و جماعه  
 و بوندی جسمی و زانی مقوله سیدر با اندر متصف اولاد و درخی  
 و زبدر با بی بوندی مطلقا لایق نقیینه نقی اتمک و در که با بونقی  
 اساسی اقلدر با انجود کلمه توحید حرف نقیینه بد اولدی با بون  
 واقف اولیانه کلام حرف نقیینه بدی استیانه اتمدی با تکلم نکرده  
 کلا و جیب و لا تقرب الی و لکن بشریان ما عزة الدانی و بوم المهر جاده  
 و بانیات الاله محصل صفة القلب و سوره عن الزانی مع الاصله  
 و اخلاص مزاج الاصلی و استواء مزاجه و حیاته بنور الله تعالی معلوم  
 اولکه مع الاصله و زانی بیاندر و اخلاص و زانی او زینه معطوفدر  
 و استواء لفظی مرفوعدر که سلامت او زینه معطوفدر یک  
 معنی بر ملک اولور که الاله اثباتیه صی قی و زانی اخلاص و زانی  
 و مزاج اصیلک اخلاص و اعتدالک معتمد سلامت و مزاج اصیلک  
 استواء و حالت اولوسی او زینه استقراری با نور الهی بر هیول  
 جدید که حاصل اولور که در حق فاسد در که صحت و سلامت و استواء  
 و حیانه در و قبلی مزاج اصیلی فطرت اولور با تکلم هیده کلا و  
 کل مولود یولد علی الفطرة ثم ابواه یهودانه او نصرانه او مجسانه یعنی

هر مولود فطرت معتدله او زینه تولد ایدر که غلبه و اخلاص با لدر حکم  
 صفت اصیل معتدله یعنی سنده غلبه طبیعه عارضیه و مقویات روحانیه  
 طاریه واقع اولوب اعتدالک طرف طبیعه اخلاص عارضی اولفقه قوی  
 طبیعه قوی روحانیه او زینه غالب اولوب حیوانیه بلکه منطوقه کبی اولور  
 اشته محمولک ترکبینه اولاد هر مفردی بر خاصه سی اولوب و انکله زینه  
 اولاد که نکل اصیل مزاج طبیعه سبب اولدی بکی با کلا توحید  
 درخی هر مفردی بر خاصه اولوب و ذکرک اصیل مزاج حقیقی سنده  
 اولور و بر سنده اصل اولاد کریم اثباتدر با قیال احوال عارضیه  
 نقی درخی لازم کلدر با نظریه که فی نفس الامر وحدت وجود در غیری  
 یو فیکه او هام کفاری دفع ایچود کلمه توحید در نفی درج اولدی  
 چونکه ملکه بدایتی صبیحه او هام و حیالات و ادور با بوجرم ابتدائی  
 طریقت او زینه موضوع اولاد کلمه توحید اولوب بعد و جدلیه ترفی  
 واقع اولدی با یسئول که که با مجذوب و زاننده اثبات قابدر با انک  
 دردی الله الله در و شیخ بیلی قدس سره و حش لود فرار ایدر با و  
 الله الله دیوز کرا بدردی با فنی الروح بنواهد الحله و بجلی زانه و صفات  
 و اشرف الودعی بنور ربها و زانی عنها طمحات صفاتی با بجلی ما الهم  
 ابر تحیددر بر ملک و زینتک معاسنه در با و مذکر و مؤنث اولور  
 و بجلی صبیحه معدودر که با شواهد او زینه معطوفدر یعنی الاله  
 کلمه سنک اثباتی سببه قلب افاد مرکز اولور کلوب و روح درخی شواهد  
 صفه یعنی انوار الهیه و علم الهی و وجود صبیحه و حقل  
 زانی و صفاتک تجسسی به زینتدی و جانه نور کبدر



و در حق وجود نور الهی به اشتراک ابدی و ظاهرات صفات اندر زان  
 اولی به معنی کیهان و وجودی به وجودی نظم اولی به معنی صفات  
 نفسانی ظاهری به وجودی وجودی ظاهری قبول انتمی ابدی و صکره طلوع  
 شده در حق نیم اندر به ابتدای طلوع شمس ذات و انوار صفات در حق  
 در حق وجود بویژه صفات اولی و اول نور الهی ابتدا قلب و روح  
 طو غوب بعد و ولد در حق کاسی انکرام نصیب و خواستی و زینت  
 در حق نور و برکت اولی و انکون فبرده انحلال و تفصیح قبول انتمی و  
 نجیبان باطنی کبی ظاهر در حق نورانی اولی و انکون انتمی و  
 صافی در حق بود و در زیر منجد در حق اهل تجلی اولی و انوار کاش  
 منجد در حق ساری اولی و غا فخری ظلمت خواب و خلق جوده فالو  
 الحاصل الله تعالی تجلی ذات و صفاتی بعدی ذات صفات و اولی  
 هیئت ظاهری از ابد و تجلی صفات بعدی ذات صفات و  
 طبعه اولی تجلی صوبه کبی و بکلی کبی که فی الوصل صفات الهی و  
 فاما اثری صوره ظاهر اولی و جمیع انیا بو حال و زینت ظاهر  
 اسرار و بو وجهه بو صافی مکاشفه بینه اهل تجلی صفات و  
 ابتدا شکاف اولی در صفات ساری و معنی جمیع انیا در صفات ذات  
 و در و و بکلی کبی اولی و در حق اولی و بو مقارنه بو نش  
 امره و بکلی کبی بو نش و بوسی کشفان یافته و بو بو بکلی کبی  
 کشفان بو نش و معنی اول کشفان کثرته و حدی بنودش و در ابعاب  
 بود مزاید و صکره کشفان بالکلیه ذات اولی و بو صفات غیر فانی  
 و کورین هب انک ذات و صفاتی اولی و تجلی ذات انیا و انیا

طبیعی

بعد واحد اولی بکلی کبی و عالمه بر ذات غیر فانی بو نش و  
 و کامل ناس اولی و کلیه ذات در حق تجلی ابدی و معنی انیا و  
 لرزه غیر و وجود لرزه در حق تجلی برقی ظاهر و لور که معنی انیا و  
 و بو مقوله تجلی اهنده الحار و لور و بلکه شریعت و طریقت و معرفت  
 و حقیقت مرتبه لرزه اهل سنت و جماعت مذهبی و زینت اولی و لور و لور  
 فخر انک مرتبه لرزه اورد که در عاجز لرزه و معنی انک اهل و جمال  
 و اولی و انیا بی بعه بلزله و مکرکه مقارنه قائم نفسی نفی فیه اولی  
 و بو فخر غیر تجلی اهنده و مقدرده الحار غالب اولی و لور و  
 بی هر مرتبه ره عقلی تبیح و تجلی و در ره نوجوه تنزیه و در  
 تجلی اولی و کامل ناس اولی و لور در غیر بلزله کل و بوم بدل اولی  
 غیر اولی و السموات و بر زواله الواحد القهار الذی اهل  
 بیجی جلاله کل موجودات و بوابه شریعتی اختیار و بر  
 بلیغ مدعی سابقه انکله استرهار ابدی و انکیم و اشرف  
 اولی و بنود در حق اختیار و معنی قیاس کوشنده در حق و سما و سما  
 اولی و غیر صوره کبر و کبری کبی عالم نفسی هالی در حق بویژه در که  
 کامل اولی و صف و صولون صکره بنفثه انیا و تحت ابدی و اواده  
 قیاس نفسی جانش اولی و کبی و برانشا اخراج بر وجهه در که و انده  
 محاط و بنول و تقو و جی و نفاس و سائر فاز و راج اولی و انیا  
 ایه بویژه و کدر و کذلک انسا کامله حالت اخیره و حالت اولی و  
 و جمیع خلقی ها لونه بکثره و در مقام اواده و عود نشد صفات  
 صوبه سیده بو بکلی کبی و اکا جلوت و برر جمیع و بی جلوت

جانش اولی و انیا و صفاتی حال و زینت  
 قیاس



صورتند اولاد حق قیاس اولار ، انجود بومقوله لریک بقدرنده  
 معلوم و مجبول بر لر ، یعنی بشیریندی جانیه معلوم و در که  
 منقده منکر کلدور ، و عالم مقلده ساکن در ، و حقیقتی جانیه  
 مجبول در که ، منقده منقده در ، و غیب منقده منقده در ، انجود  
 اندر غیبا حقیقه بر لر ، قطوبی لایق ، و بعدد پیور که ، و برزو  
 الله الواعده لقرها ، یعنی سطوح و جدول ایشو ج نجی و حدیث  
 جود موجودات مقهور و منکر اولور ، و جمله ایهامه حقیقه  
 بارز اولور ، زیرا بر سنه نلک قشری ازاله اولور لایق ظهور ایشو  
 کبی ، با با صفا حقیقه و نجی سلخ اولینجه ذات ظهور کلدور ، و اصله  
 رجوع ایدره قال تعالی ، والله ربهم ، سوال اولور که  
 طونام اوصاف جد متبدل اولر ، با روج توجه منکر اولور  
 جواب بود که ، حال بره منوج اولور ، و ظاهر بد که ، حادثه  
 اولو قنده وجه باطنی نجی ایدر که قدیم در ، و وجودانی غریب  
 و کرسی محله اولور که ، اندر فنا کلدور ، زیرا قیاس اولور اولور  
 نجی ارواح حکیمه حکوم اولور در بقادر ، زیرا فقه العرش  
 عند الله عالم منور که ، عالم ارواح در ، یعنی حکما و بدی کبی  
 لوفند و لومند کلدور ، فاعلم ذلك ، فقد برتلك علی امر عظیم و کنت  
 مع اهل القبل السیم الفهم فعلی قضیه فا ذکر و لی انکر کم الذاکر به بالذ  
 کوریه و الذکوریه بالذاکر به ففنی الذاکر بالذاکر و یقی الذکور خلیفه  
 لذاکر فاذا طیب الذاکر و جدت الذکور و اذا طیب الذکور و جدت  
 الذاکر فاذا ابصر فی ابصرته و اذا ابصرته ابصر فی ، بی فا ذکر و لی

انکر کم

انکر کم مفضا سی او زده ذاکر به مذکور به ایه مذکور به ذاکر به ایه  
 رو ایدر ، زیرا عید ذاکر اولینجه رج مذکور و رج ذاکر اولینجه عید  
 مذکور اولور ، هر بری ذاکر به و مذکور به صفتیه قائم اولور  
 بی عید ذاکر زکریه و مذکور به فنا بولور ، و اندر انقالب ، مذکور  
 اولور هو اول ذاکر به خلیفه سی اولور ، تکلم الله ، و صا حب  
 فی القدر و الخلیفه فی الاهل ، اکاد من ایدر بومقوله نجی ذاکر به طیب  
 انکر مذکور به بولور سی ، زیرا ذاکر حقیقه با قیدره انجود بر سنه  
 نجی بی کورد سی ، انی کورد سی ، و نجی انی کورد سی کورد سی  
 یعنی برانکه بر سنه کورد که ، بری بر سنه اینه اولور ، و صا  
 عید مرانی حقدور ، تکلم قرب نوا فنده کلدور ، کنت سمعه و بصره  
 و عقله مرانی نجی عیدور ، تکلم قرب فرافنده کلدور ، قال الله تع  
 علی بده عید سمع الله تعالی عیده ، و عید بقدر ایدر قدس سره  
 سوال اولور عاقل کیم در بند کلدور ، لود الله ، لود الله ، لود الله ، لود الله  
 جواب و بری ، یعنی صوابه طریق لوی برور ، منور بر قرآن  
 شیشه ده صور قرآن دلق اولور ، و سائر الوان نجی قیاس اولور  
 و تعالی من جماعه ملک الله جامع لوی ایله منوره اولور ، یعنی  
 جام بش ایه ملک ابدت نور نجی بش دلق اولور ، مع هذ انور  
 و صونلک اصنره لوی بوقدر ، امدی نجی حالی نجی بو کافیا  
 ایه و بیلک هومق کاسنلک لوی کوردینور ، زیرا انکر بقدر لوی  
 اولار ، تکلم اخرتک فخلق صور و الحقا دانه کوره نحول  
 ایدر ، یعنی اول کوردین انکر صور حقا ایدر ، و بر منقده







اولی بفرستد زیاده در یعنی فائده مستند خاری می شود صدق  
 مستند مختص دید کلید در اولی فحمله که غیر بنده خدمت او باشد  
 بوراده مراد معلوم دارد در در بر صدیق مرتبه و اصل اولی که در  
 خدمت اعراف است اولی صادر اولی از مکر با فرضی اولی انجود بود که  
 ایراد اولی و ذکر اولی معنائی که یعنی فوق مذکور است سیلی بود که  
 هر خط از این متاخره لطافت مقدم بی مقصود اولی بفرستد ماعدا کذب  
 بقیه فقهی حالت دارد که آنکه سائر خطاندر متمیزه اولی در  
 و اولی خصوصیت این آنکه انجود خطاط مقدم از رینه اکثریت باشد  
 تقدیم که عقل اولی مرتبه آن که کلیه تقدیر مراتب اکوان و این  
 مرتبه سائر مرتبه عالی آنکه حکامیه منصب اولی بفرستد ماعدا اول  
 مرتبه ده فوقی اولی مرتبه در زیاده سینه و در و اگر بوزیا  
 ده اولی مرتبه سائر فی فله تملک جبه اولی در و انجود  
 آن که مرتبه مواجده کلیه جمیع مراتب مقدم آنکه خواصی جمع شد که  
 صده بقیه فاصده این متفر و اولی آنکه سائر در اکر و افضل  
 اولی تنگ رسول الله صلی الله علیه و سلم جمیع انبیا آنکه فضائلی  
 جمیع انبیاء اندر اولی فضائلی برابر و مستند اولی در صکره  
 دخی غیر فاصده این اندر متمیز اولی و بونک نظیر  
 اسم هو در که هاست خادجده و او و سائر اندر که مقبوض  
 پس آن که هو در یکی و ثله آنکه نفسی ففقد یعنی بوغاز  
 جمیع هر و فله خادجی از رینه مرد و انبیاء و او در یعنی  
 سائر خادجده تمام اولی استه بود و جمله هو کله سی جمیع هر

جامع و جمله خادجده شامل اولی به هوا طبع بنا صوتی کفایت  
 آنکه در و ذکر اندر و بقیه انبیا فی اخصایدر اگر چه  
 عوام علما و ارباب انکار هو ضمیر در و بوجع اندر فاما معنی  
 اندر ضمیر در خادجده بلکه عادت بانه و اندر فیدر که  
 و باندن جاد در کل ایتمی بواسطه فی بیوی طریقه نفی  
 کیت و آنکه عوایت و اولی در قالدوسه و ذلت و حقارت بود که  
 جهانک و حق عوایت مراد و مطلوبی نواره اکابیل اجه جمله مجوب  
 نه در ربه مکر عاشره بلخی بود که بناز اهل نور می نازی خوب  
 در و در مدای ایدی بود بود کردی و در کوزی اجنبی بقیه  
 و اندر بقیه بر خط کوزی و وجودی خرد بود و لیکن ابوبلک  
 بولطف و خردی و اولی در هیچ باشد بر و یکی غریبه و مقبول  
 در و بی سوری حق و در که بود هو و در عه خادجده آنکه جاد  
 اولی انبیا من انبیر و هو الخراج عن خط النفس بالما هده کاهل  
 با کت سکرخی اصل صبر در که با هده اجه خط نقد خرد  
 معنی طبیی اجه اولی بی بی یعنی معنی طبعیه خط نفسی قالدی  
 کی معنی ارادیش دخی قالدی که کرد و لکن خط نقد خرد  
 اولی زیاده شکل اولی به هده لازم کردی و اولی با هده بود  
 نفسی مکرده های از رینه حبس اجه یعنی بر فته بی که نفس قبول  
 انبیه و طبعیه اکا مکرده کله نفسی آنکه از رینه حو اجه شد  
 نفسی و هده اولی فاش اولی بلکه کثرت اجه الفت استر انجود  
 ارباب هو بر برده طور مرار باز و فی خردی اسرار ابدی



خلوت شروع اولاد صحت دارد که در این خصوص مذکور است  
 طبیعی به بر مرتبه نهال لکری وارد که امور ضعیف از نظر بدست  
 درختان، ساوی کبی، و غری کند بلرینه قرادید نمیشود در شیطار  
 کبی، و حدیثه کلور، حق الجنة با مکاره و حق النار با استهوان  
 بقی، جنگ جوهره طبعاً مورد و هر در بر پیچۀ نلک جوهره  
 فار اولدنی کبی، و جرم نلک هویتی طبعاً مورد مجوبه در بر لب  
 دیوار کن کبی که هر طرف در بدو تقب و ضول نمکند، ای مذمت  
 بدیعی بر صفاتی فکر به بعد فبندم نه صرفه بین بولوروس و نظریه که  
 ضلع عالم بر آنچه وجه جنة و ضولی اختیار است، فاما بیلک آنچه بر نکلف  
 اید و ج ناری ایتار اید در، اصلاً الله و ایا هم، و اثبات علمی  
 فطرها عن خالقها، و مجوبانها لتزکینها و الاستقامة علی الطريقة  
 النبی، قال الله تعالی، و جعلنا منکم ائمة یهدون بامرنا لعلکم یوقنون  
 بایا ثبات یوقنون، و اثبات مرفوعه در خروج اوزینه معطوفه  
 فقام سوراً و غنوی سورده که مکند، یعنی نفسی لاجل تزکیه بالوقفا  
 و مجوبانند سوراً و غنوی سورده که کبی مکند، و انک اوزینه  
 بناند، و الا نوبه سی نقص و عیسی فتح، تمکله مرتبه سلوک در ساقط  
 اولور، و در حق طریقت عبده نلی، یعنی فضلی اوزینه استقامت، بلکه  
 بواسطه طریقه و ضول در اقوال و نیکم خوانده کلور ان الذی احسن  
 قالوا ربنا الله ثم استقاموا، یعنی با نکر ربنا الله و بملک کفایت اید  
 بلکه استقامت لازم کلدی، شوی که اگر بواسطه استقامت اولی ربنا الله  
 و بملک خلوص اولان، یعنی استقامت بنا، طریقه ده که قوی در حق

بر که طریقه حق سلوک اید و ج هو اولدیفته علمی اولد فصره نفسیه  
 اویوب، اندک، حراضی ایه الله تعالی، اکابر عزاج ایه که عالم در دست  
 هیچ بر کیه اویه عزاج ایتامشی اولر، و البیاض بالله تعالی، ان الله  
 یوکارا هر تمکین و ثبات و استقامت در یوحنا، هر نوبه و غنوی  
 و اخلاک و کل، انکون الله تعالی صبر و ثباته تقبید و اطمینان  
 و ایضات ایه ناکید، بیوج بیور، و لا صبر و اکانوا با ثبات یوقنون  
 ایدی اگر مریت و اگر مرشد هر ضعیف صبر لازم کلدی، و مرید  
 بوحال اوله اخراهای و مرشد و مقصدی ناسی اولان، و حرکت  
 بر کبی استقامت در، انکون حدیثه کلور، ان استقامت استقامت  
 قلمایوم و ان لم تنقم قلمایوم، یعنی بومده مرید بوم اید  
 چونکه بوامت و بندگی اوزینه استقامت ایتدیلد لاجرم حرری  
 نصف بوم اولور بشیورسته بی نجاد اید و ج بیک بر روی نظم صبر  
 ای کوکل بر زمانه، مطلوبک حاصل اولی، بویکه طوغری کیت  
 هاده، منزه و صول بولنج، سبل اولوج، اذک بولانف، عتف  
 اودنده قالک یانف، الخبوج اوتور اویانف، و و سئلک بوزک  
 کولنج، استقامت وادی دلد، زار قناری الد، غیرت ایتدیلد  
 یولده، غریبت قدم النج، هو بیوج سزودکی، مولویه قبل سزودکی  
 در باب صال و جودکی، هو سنی و صر صالنج، جاده و جاده قابول  
 حقیا هم باقی فالور، بر کوه دیلک خاموشی اولور، و غیرتی صبر  
 الاصل و اتاح المراقبة و هی الخرج عن هول و قوه کما هو بالی  
 طفوزی اصل مراد در که، سئلک کندی حول و قوتند در جود



معنی طبیعی به خروج اندکی کمی، حول بر حالت بر حالت بخورد که  
 عقل خوب بی به حاصل در، انجود و عاده، با حول الحول و احوال  
 و بنور، بی عقل حول اول یعنی مراقبه، تملک الحی اول صفته شده  
 و کندی نقشه بخورد کند خنجره در، و قوتی دخی الله تعالی بکبر  
 استامنده قوی و منجه کلندر، انظر به که، و کرمی طائی نقد هم  
 نقیدر، فاما صونک ضرب و قوتی الحی و ندر، با بوجهندم قوت  
 صونکدر، اگر چه در مملک و و تکه قابینی و اردر، با بی سالتک حول  
 و قوتند به عفا و غال، انده بیست عالی بکبر، تنگم با لوده مرور بکدر  
 و لکن غال انده بیست کمی، اولم مرند کوره در، حول و قوتند  
 خروج و مراقبه، به حقه ناظر در، فاعلم ذلك امر جابوا هب کت  
 عقل موهبه رینه منظر اول یعنی عاده، یعنی گره سلوک عرض موهبه  
 انجود و کلدر، بلکه عقی اجلا و اعظم و کندی نقی عبودیت  
 تدبیل انجوند، و لکن اول عالی هاد، انتظار عالی بکبر، تنگم  
 تخنی صایوب بارانه منظر اولور، استه بودند مفهوم اولدی عرض  
 فتح انجود اجتهاد ایدر سالک فتح بوقدر، و موهبه در مراد وجد  
 و خال و علم و خیر، و لکن موهبه هر کس مقداره کوره اولور  
 عطا در، الحی به موهبه بود، انجود خیرک مرند سنه طع تملک کرک  
 بلکه کندی حدیثم زیاده اولور، و با خود استعدادی انده از اول  
 اولور، بوضو رنده انکه مرند سنه فانی اولم قصود دهند، منظر  
 با نظر عی، جا: مرند به عطا یا معنای سنه در، نقی الحی الیه به نوصی  
 تملک انکه موهبه استه نسبت در، احوال صالحه در و نوجده عی

انجود

انجود با نظر عی بوقدر بند عی تنگم در عی بوقدر کلور، سالتک عی  
 مقرر تکه یعنی سندن سبب قوی مقرر اولور، عاده نوصی طب بیدم  
 و همیشه کلور، عی بیام و هر کس نقی الحی الا قهر صوالیه، استه بود  
 و ندر که، ترکیده مثل مشهور در که در لور، او غیور، غیور مرند و بر ندر  
 بی کرم، سبب به قاتر بوقدر، و لکن اسباب یوزند بولنمو ادب  
 طریقت جله خرمی و بامند و بدر، و در بندر که حمل ندر با تملک یا بیدر  
 بوجهندم بی بایه ندر بامند، خروج بیدر اول یعنی کمی، بی عمل دخی  
 مطالبه بر مملک اولور، زیرا عمل امر الیه در، بنا: علی هذا سوز فرائد  
 الیه استاده در، کرم اول عله تملک اولور، فاعلم هذا معرضا  
 عی سواه، ماسوی حق انتقامه اعراضی بیدر یعنی عاده تنگم  
 بالوده هر بوزده نوصی و نند، سالتک عی شکل بندر که در که  
 سالتک عی بیدر و بوج، وسط طریقت و قفه ایدر و ج فالور و غیب  
 وطنه بکندر کمی، نقی بالوفاته بکندر، و بر عاده در خصوص اولور  
 هزاردی دخی باقی فالور، و در بندر که، مالتی سوده مقنوم و دخی  
 سون معنوی و مالتی سون بکندر، به: بیدر عی خلد عالم نه مقوله  
 بندر و مقید اولور، و اکثر ماسی بلکه علی طوی ایدر که، ماسوی  
 و بیدر کلری، هاد سون اندر نه بولنا مال و منال و باغ و بقیه و انباده  
 عی هذا بنون عالم مجابدر، کرمی خا هری و کرمی باطنی و کرمی علمی  
 و کرمی علمی اگر چه تقصیری سانه و قفه کلر، زیرا اسرار مقوله سندن که  
 عادی بالیه اولور فرم اینز، بیانی کت تملک عقول فاصده  
 کوره اخذ در باعث اولور، ستر قاتی بکرهاوه، یعنی هوای عی



در باسند منفرده اولدنی هالده مقصود جمع هوارده کعب  
هوای هوای حق منفرده اولد بکدر تنگم جنوم اولد هوای بیلا  
دو شوب، غنم مجازی به بلوغ اولت یکی، اخر هوای حق و توب  
لوت مجازده منظر اولدی، و غنم حقیقی به بلوغ بدل متوقیف  
بولدی، و کلام اکبر به ده کلور، قیاس هوکلاهی حق هوای، بعین  
کلام معنوی حقیقی هواسند در بوضه نظم هواسند و غیره  
هواسند و کلور، بیت بوندیم فهم اولدیکه انانک قنیده، هوای  
هوای حق منفرده اولدیکه جمیع حرکات و سکنای دخی انانک هواسند  
صادر اولور، انجوده اهل حق طعن، و اعتراض اولنمه خطا، محض  
بلکه فی الحقیقه کفر در

میلط ز قدسی بنم، بی بواشی بی بندیم، عالمه نیمه بروم، جاده و جهانی بندیم  
بند هوای سوی، حقلک هوای منفرده کلور، مستوی، غیره مکای بندیم،  
عالم بی منفرده، عالم به منفرده اولور، عالم به منفرده اولور، بی وانی بندیم  
سویسم اندر سوزم، بر بوزده دیکه کوزم، یانری طوفانی بوزم، بوجسم و جان بندیم  
حق بی بوی حق کرد، اولت هواسند زنده، اولده بنده بی حق، جاده و جهانی بندیم  
شقایق الی لقائه حقلک رویت جهان منفرده اولدنی هالده، معلوم اولور  
اشتیاق به محبت او زنده بی بر هالده که، محبوبه و صولله اخرون  
اولور، شویجه که انانک شاهده سنه طوبی و مطالع اندیکه کاسنی  
در تر، بیت بو حالت، بی یکی اولور که، منطقی اندر نقد نفوسانه  
فانز، فال الشانه اکبر، ولم بخط علی قلبی سواه، ولم تتبع محبوبه  
منشاه شود، ایبه بویه و کلور، بلکه محبوبه عند لا اجتماع ساکون اولور

و بعضی

و بعضی شعرا، عجب و بشد که فایکات ناز شوفا ابرهم، و یکی ان  
دوا حق و انفراتی، یعنی دوستانه بندیم دور و بعد اولور  
اندره شو قدس، انخدم و قریب اولور، با حق و خالق کربانه اولور  
اشته یکی هالده دخی عاشقرا غنم، انقضا، بندی، و بودار بندیم  
بیل کله و حصوله او، و فغانه ایدر، مع هالده حال و صحت حال سرور و شوق  
قبیه بحق لبیه، و اهل مراقبه ناله بر حالی دخی بود که، هانور حقه حقیقی  
معنی شود کلور، و طریقه اولور، و با خود کلبوب، اندر، انرا هر کله  
حال محضی و در در که، محبوبه ملاقاته مقتضای حالی ایبه معاشه ایدر  
نظریه که همین اجتماعه سرور در غلر، و انانک دمه بارده اولور تنگم  
خراقله دمه سی هالده اولور، انرا حرارت دل الی شکیوه ایدر، روح با بوی  
بیتجه غلبه، یعنی عالمه جنون و مفارقت ایدر و با حقه هاله او زنده  
استقامت ایدر، یعنی لطفه و اصل اولغینه کنده لطف و جایدور، انرا  
کنیدر کنده امداد ایدر، و انانکه بول و بروج در کاهنه ایدر  
و من یستقیم و کندند کنده غوغ طرب ایدر، یعنی قهر حالی ظهور دانه  
و اعوذ بک منک، موجب کنده کنده صفور و قهری دفع انکار کنده  
طیکار در اولور، شویجه بر او شام یکی که، انانکه قهری هالده بنده انانکه  
دماشته صابر بلور، و اندر دخت او و مندا اولور، ای مؤمن صبر ایسم  
اندره ارحم و اشق در، بیت اگر قلبیکه ایمانک راسخ ایبه خاطر کی خوش  
طوبت، و حق طوبت بولن کیت، و بوضه طنی هر نفقه بیت، انرا هر نفس  
عند العاد حق ایدر، انجوده ذکر جهری ایدر، انرا و حق نفقه  
فاخیم ذلک نظم



الهی بزی بحر عظمی که اگر مندم و مادام طاعت و زبیت ، ایر شد بر نیجه طاعت و احاطه  
 دنا : قبوله بولنگرد ، صحایف اول و دگر مندم بهیاه ، نه شکله قودی فی دور کینه ،  
 دجا مزبور و دندنی باری شول بوزی اغ اولنگرد ، او بار قولنگرد خوابد بر تقوا  
 سوابه نظر تمدیه کی . فرزند اول بوهای قفس ، و جووری عمارت قلندر دنیای  
 الهی بند کس قولنگرد ، کباب ایلغی ناره و دندوبو ، بو حقی قوی کوشه قاندر  
 الهی فیضله اینه طولنگرد و بیت  
 حتی یفتح الله باب رحمة لا مسلم لها و تغفر علیه باب عذاب لا یفتح له . یعنی  
 ذکر و نمانه ، احوال اوز دینه دایم اولد ، فاکه الله تفت اکابر رحمت قیوس  
 فتح ایدر که الهی اسلک ایدر یوقدر ، یعنی کس اسلک و منفه قادر دکلدر .  
 و انک اوز دینه بر عذاب قیوس غلغ و سداجیه که ، الهی فتح ایدر یوقدر ، یعنی  
 رحمتک منفه قادر اولدنی کی ، عذابک وجود دینه دنی قادر دکلدر ، و جووری  
 مراد رحمت خاصه دکر ، رحمت قریب و صغیر ، تنکیم عذابدم دنی مراد عذاب  
 مخصوص دکر ، عذاب بعد و قطعند ، و بوندیم فهم اولنود که ، حق و اصل  
 اولد بر دنی خرقه و رجوع یوقدر ، تنکیم کجاست بخنده ، ابو بهیامه دارالخ  
 قدس سره یورشد که ، لو و صلا و اذ حقوا ، وینه کلند که ، انفا فی  
 لا بردانی او صاخر ، یعنی سالک ترکیه نفس مطهره مراجلک غایتیه وصولد فکر  
 بر دنی آماده و امانه رجوع اتنا ، تنکیم بر اعجاز تفتیح اولند قدر فکره انک  
 بیوه ، صلی اولان ، بلکه سهرلی اولور ، و بر نحاس زهینیه منقب اولد قدر فکره  
 غایتیه دوزخ ، کرکه بیلک بین طور سود ، ذرا منشیع اولدم تو بدیم بر دنی  
 صنع جفت ، و تنکیم قاده سله اولد قدر فکره تکرار قات اولان ، اگریم بعضی بیلک

بولنگرد

بولنگرد سوا فطری وار و دکر ، اکبر دمه اولور و صفاک بنشی سته حکیم اولد  
 صکره بنه اهنه و دند بر لر ، فاما بکلنی خیال انیمندور ، ذرا مولود فطری  
 مولود کلک : الهی کبیر ، قاعری بنور ساحع من رحمه الله علی النقی رسول  
 مادیه النقی فی لحظه مازول فی طبیعت سته با لجا هدا و الربا صاحت  
 کما قال الله تفت الاولم دبی و هم الاولیاء ، یعنی ذکر و نمانه فتح الهی  
 تعالیک نفی انانیته اوز دینه رحمت خاصه مندم شول نور دنی و مر تفع  
 سببیه دکر ، انک بر لحظه آماده لکی زایش اولور که ، بجا هدا و الربا صاحت  
 طریقه اوز دینه ده زایش اولان ، اشته بوند شول اخیار دکر قرانه  
 الاولم دبی اینه استقامت اولنگرد ، یعنی بوندی تقدری نفی  
 مرهوم دکر ، الله تعالیک رحمت خاصه مندم نظر اولنگرد ، زمان  
 قبله فتح الهی و تجلی اربانیدر ، و بونقی مازول فی نفی آماده سی کی  
 کتحر و با صاحت و بجا هدا کتاج دکلدر ، ذرا سلوک طریقه غنه و محبت  
 و جذب دندر ، تنکیم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ، بینه معراجده نور  
 نزدیاد نور دنی ، یعنی بوند دینانه مراد طریقه جذب در بوضه قدم بقدم  
 بود بملک و جفت دکلدر ، ذرا بوضه اینه ، اخرج ، اتمک زمان  
 طوبه کتاجدر ، معراج اینه طی زمان و طی مکانه فیسندندر ، بی صلا  
 نزد باند عالم ملکوت عالی عالم ملک قیاس اولنر ، ذرا عالم ملکوتک  
 سیری دوجه ، و عالم جبروت و لاهوتک سیری سیردر ، قاعری  
 بیدار سببیه النقی بکناح الروح ، لقوله تفت ، اقا و لک بیدار الله  
 سینا تهم هدا و هم الاولیاء ، یعنی ذکر و نمانه و بر اوز دینه فتح الهی  
 واقع اولوب ، نفی اوز دینه رحمت خاصه ظهور و طلوع ایدر بملک











[illegible]

افزون

احوال خلقی است هده به با شدی که اگر خلق آنک کنی حال بدینه اهل عقیدت  
 بی خبر بودی زیرا عالی سا خلقه متعدد است اسمی اسم او لغوی و کلماتی  
 عالی به مطلع دکلدر زیرا اسمی جزئی او لغوی هنوزت هده سنده قصور  
 وارد است و فراتر و هک قوت قریبه به به بلو تفکر معانی غیبیه اهل عقیدت که  
 اگر فراتر عقیده و کتبیه و الهیه در بر زیرا هیئات صورت در معانی اشعار  
 ایدر و بفراتر خطا و لازما و بر فراتر دخی وارد در اگر فراتر  
 طبیعی در در که و هک معانی غیبیه اهل هیئات صورت و ساطینه در  
 و بفراتر گاه اصابت و گاه خطا ایدر و بوراده مراد فراتر اولدر که  
 اکمال نام مخصوصه که شده فی انطباق پس بجامع منها ای که نظر و  
 بر انکشاف التزمینه و اتحاد الولاية و التوبة یعنی ذکر و نام او صافتر منصف  
 و در بجزیره نموده نیده یکی ثابت و نای اولدر که مؤمنان یکی  
 و در ویت و بنوع بتدریج ظاهر و بیا نه بجزیره جلیله بی فائده یکی دکلدر  
 ای اصل مؤمن و بصیر و صاحب شمع منیر و آگاه و مکاشف کافرا دخی  
 و اهل خلق و عاقل و مجرب یکی دکلدر بلکه آرای بی السما و اولدر  
 بلکه اصل مناسب یوقدر بعد ذرا مرتب در و بندر که بری ایمان در که  
 عوام مؤمنین حایدر و بونیه بر شجره نکه یکی بکیر و بری و بوندر که  
 خواص مؤمنین صفتیدر و بمرتبه مرتبه امانه دخی و بر در که شجره نکه  
 بیوه سی بکیر زیرا اعتقاد و علم و عدل و مقصود مرتبه است هده به  
 و صولدر انکم غرضی شجره ده مراد بیوه در و بری بنو ندر که اخص  
 خواص است شایندر و بمرتبه بیوه نکه بی بکیر و بری و ندر که  
 خواص اخص است نعتیدر که و هک بی بکیر و وکی اولکی یکی و ایک







Handwritten text on a small paper label, likely a library or collection identifier, written in Arabic script. The text is partially obscured by a diagonal line.

